

الله

رسول

محمد

آیة الله العظیم
صافی گلپایگانی

شرح حدیث
عرض دین

حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)

آیة الله العظیم صافی گلپایگانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



جَامِعَةُ الْمُتَّكَبِّرِينَ

شرح حديث

عرض دین

حضرت عبدالعظيم حسني عليه السلام

حضرت آیا نسیم صافی گلپایگانی

عنوان قراردادی	: حدیث عرض دین، سرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح حدیث دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام / لطف الله صافی گلبایگانی.
مشخصات نشر	: قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج سیخ نعفیانه صافی گلبایگانی
مشخصات طالعی	: ۱۲۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۴۹-۰
روضت نهرست نویسی	: فیض
پادداشت	: چاپ هفتم
پادداشت	: کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است
موضوع	: عبدالعظیم بن عبده‌الله، (ع)، ۱۷۷ - ۱۲۵ق.
موضوع	: احادیث خاص (عرض دین) - - تقدیر و تفسیر
شناسه افزوده	: صافی گلبایگانی، لطف الله، ۱۲۹۷ - توبیعگر
ردیبندی کنگره	: ۳۷۱۴۵/۴-۲-۱۲۹۰
ردیبندی فارسی	: ۲۱۷/۲۱۸
شاره کتابخانه ملی	: ۲۶۸۸۲-۵

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلبایگانی

- نام کتاب:
 - مؤلف
 - چاپ اول ناشر (هفتم کتاب):
 - شمارگان:
 - بیها:
 - شابک:
 - سایت الکترونیک:
 - پست الکترونیک:
 - آدرس پستی:
 - تلفن:
- شرح حدیث عرض دین
 ■ حضرت آیت الله العظمی صافی مدظله الوارف
 ■ ربيع الاول ۱۴۲۳ / زمستان ۱۳۹۰
 ■ ۵۰۰۰
 ■ ۱۵۰۰ تومان
 ■ ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۴۹-۰
 ■ www.saafi.net
 ■ saafi@saafi.net
 ■ قم / انقلاب ۶ / شماره ۱۸۱
 ■ (۰۲۵۱) ۷۷۲۲۳۳۸۰

سوابق نشر این کتاب

۱. انتشارات حضرت مخصوصه سلام الله علیها، قم، ۱۳۷۶ (چاپ اول)، ۱۳۷۸ (چاپ دوم)، ۱۳۸۵ (چاپ چهارم) (ویراست دوم)
۲. دارالحدیث، قم، ۱۳۸۲ (چاپ سوم) (با تقطیع چند صفحه از کتاب)
۳. دلیل ما، ۱۳۸۷ (چاپ پنجم) (ویراست سوم کتاب)، ۱۳۸۸ (چاپ ششم).

الحمد لله الذي ليس في السماوات دورات
و لا في الارض حركات و لا في الاشجار ورقات
و لا في البحر قطرات و لا في العيون لحظات و لا في الفوس
خطرات و لا في الكتاب المبين حروف و كلمات الا و هي له شاهدات
و اليه دلالت و الصلوات الزكيات و التحيات والناميات المبارکات
على افضل آياته البيانات و اكمل كلماته النامات سيدنا
ابي القاسم محمد و آلـه الطاهرين مصابيح الظلمات
و مفاتيح البرکات ومصادر المعجزات الباهرات
و معادن الخيرات.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



متن و ترجمه
حدیث عرض دین



© 2007 Imaginative Publishing Corporation. All rights reserved. No part of this publication may be reproduced without written permission from the publisher.

كمال الدين للصدوق:

حدثنا على بن احمد بن موسى الدقاق و على بن عبدالله الوراق رضي الله عنهما .
قالا : حدثنا محمد بن هارون الصوفي . قال : حدثنا ابوتراب عبدالله بن موسى
الروياني عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني

التوحيد للصدوق:

حدثنا على بن احمد بن محمد بن عمran الدقاق (ره) و على بن عبدالله الوراق
قالا : حدثنا محمد بن هارون الصوفي . قال حدثنا ابوتراب عبدالله بن موسى
الروياني عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني

قال : دخلت على سيدى على بن محمد عليه السلام ، فلما بصر بى
قال لي : مرحبا بك يا أبا القاسم أنت ولينا حقاً ،

قال : فقلت له : يا ابن رسول الله إنّي أريد أن أعرض عليك ديني ،
فإن كان مرضيأ ثبت عليه حتى ألقى الله عزوجل ،

فقال : هات يا أبا القاسم ،

فقلت : إنّي أقول : إنَّ الله تبارك و تعالى واحد ليس كمثله شيء و
خارج عن الحددين حد الإبطال و حد التشبيه ،

وأنه ليس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر

بل هو مجسم الأجسام و مصور الصور و خالق الأعراض و الجواهر ،
و رب كل شيء و مالكه و جاعله و محدثه ،

وإنَّ محمداً عبده و رسوله خاتم النبيين ، فلا نسب بعده إلى
يوم القيامه ، و إنَّ شريعته خاتمه الشرائع ، فلا شريعة بعدها

إلى يوم القيمة،

وأقول: إنَّ الإمام وال الخليفة و ولِيُّ الأمر بعده أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام، ثمَّ الحسن، ثمَّ الحسين، ثمَّ على بن الحسين، ثمَّ محمد بن على، ثمَّ جعفر بن محمد، ثمَّ موسى بن جعفر، ثمَّ على بن موسى، ثمَّ محمد بن على، ثمَّ أنت يا مولاي .

فقال عليه السلام: و من بعدى الحسن ابني وكيف للناس بالخلف من بعده، قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنَّه لا يرى شخصه ولا يحلَّ ذكره باسمه حتى يخرج فيعلمُ الأرْض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً،

قال : فقلت: أقررت و أقول: إنَّ ولَيَّهم ولِيُّ الله و عدوَّهم على الله، و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله

وأقول: إنَّ المعراج حقٌّ والمسائلة في القبر حقٌّ، وإنَّ الجنَّة حقٌّ، والنَّار حقٌّ والصراط حقٌّ، والميزان حقٌّ، وأنَّ الساعه آتِيه لا رب فيها وأنَّ الله يبعث من في القبور:

وأقول: إنَّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم والحجَّ و الجهاد والأمر بالمعروف و النهي عن المنكر،

فقال على بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم، هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة.

عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقا و مولای خود، علی بن محمد علیه السلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد، فرمود: مرحباً ای ابوالقاسم، براستی که تو از دوستان ما هستی.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: ای پسر پیغمبر، می‌خواهم عقاید دینی خود را بر شما عرضه بدارم، اگر پسندیده باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم امام علیه السلام فرمود: بگو، ای ابوالقاسم.

گفت: عرض کردم: من معتقدم که خدا یکی است و مانند او چیزی نیست، و از دو حد ابطال و تشبیه بیرون است، خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه پروردگار اجسام را جسمیت داده و صورت‌ها را تصویر فرموده، و اعراض و جواهر را آفریده است، او خداوند همه چیز و مالک و محدث اشیاء است. معتقدم که محمد صلی الله علیه وآلہ بنده و فرستاده او خاتم پیغمبران است، و پس از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود، شریعت وی آخرین شرایع بوده و پس از او دینی و مذهبی نخواهد آمد. عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، بعد از او حسن، پس از وی حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: پس از من فرزندم حسن امام است، لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد؟

گوید: عرض کردم: ای مولای من، مگر آن چگونه است؟

فرمود: امام بعد از فرزندم حسن شخصش دیده نمی‌شد و اسمش در زبانها جاری نمی‌گردد تا خروج کند و زمین را از عدل و داد پر کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: به این امام غائب هم معتقد شدم و اکنون می‌گوییم: دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا است، طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها موجب معصیت است.

من عقیده دارم که معراج و پرسش در قبر و هم چنین بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق‌اند، و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست، و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد و نیز عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت عبارت‌اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم، به خدا سوگند اینها دین خدادست که برای بندگانش برگزیده است، بر این عقیده ثابت باش. خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

فهرست

۵	متن و ترجمه حدیث عرض دین
۱۱	فهرست
۱۲	فهرست تفصیلی
۱۵	مقدمه
۱۵	در ایمان و مراتب آن
۲۱	پیش درآمدی بر عرض دین
۲۳	عرض دین بر بزرگان و دین شناسان
۳۷	مسئله‌ی عرض دین در عصر حاضر
۴۱	پیشینه‌ی عرض دین
۴۲	عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۶	درس‌های اخلاقی از عرض دین
۴۶	حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۴۷	نکته‌ی دیگر
۵۱	شرح حدیث عرض دین
۵۳	بررسی سندی و متنی حدیث
۵۳	سند حدیث
۵۵	نکته‌ی روایی
۵۷	بند ۱

۵۸	بند ۲
۵۸	بند ۳
۵۸	بند ۴
۶۲	بند ۵
۷۵	بند ۶
۷۷	بند ۷
۷۹	بند ۸
۸۳	بند ۹
۸۸	بند ۱۰
۹۸	بند ۱۱
۱۰۰	بند ۱۲
۱۰۱	۱-۱۲. معراج
۱۰۸	۲-۱۲. سؤال قبر
۱۰۹	۳-۱۲. بهشت و آتش
۱۰۹	۴-۱۲. میزان
۱۱۰	۵-۱۲. صراط
۱۱۰	۶-۱۲. معاد
۱۱۲	بند ۱۳
۱۱۴	بند ۱۴
۱۲۱	فهرست منابع و مأخذ

فهرست تفصیلی

۱۵	مقدمه: اهمیت ایمان و مراتب آن
۲۳	عرض دین بر دین شناسان
۲۴	حد توانایی عقل در مسائل اعتقادی
۲۶	ناسازگاری بعضی مبانی فلسفی و عرفانی با شرع
۲۲	عالیترین مرتبه معرفتی از بیان امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۲	کلام شیخ مفید قدس سره و محقق طوسی رحمة الله درباره توقیفیت اسمای خدای تعالی
۲۷	مسئله عرض دین در عصر حاضر
۳۲	عقاید را باید فقط بر قرآن و احادیث عرضه کرد
۳۹	نصیحت به نسل جوان و دانشجویان در حفظ دین و خطر تحریف و تأویل آن
۳۹	نهاد راه سعادت
۴۱	پیشینه عرض دین
۴۲	چرا بزرگان اعتقاد و دین خود را به امام زمانشان عرضه می‌داشتند
۴۲	عرض دین حضرت عبد العظیم علیه السلام و جلالت آن بزرگوار
۴۴	میزان در مطابقت عقائد شخص با کتاب و سنت
۴۶	ادب و اخلاق کریمه حضرت عبد العظیم علیه السلام در عرض دین
۴۷	نسب حضرت عبد العظیم علیه السلام و تسلیم‌اش در برابر امامش
۵۳	شرح حدیث عرض دین و سند حدیث
۵۵	یک نکته رجالی
۵۵	توضیح مضمون حدیث
۵۹	فرق بین اسم مبارک الله و بین سایر اسماء حسنی
۶۰	معنای واحد و اطلاقش بر خداوند به دو معنی
۶۱	بیان «ليس كمثله شيء»
۶۲	توضیح خروج از حد ابطال و تشبيه نسبت به ذات حق و صفاتش
۶۶	کلام علامه مجلسی در توضیح مفاهیم عامه و خاصه

۷۱	در نقد کلام بعضی از اهل نظر در این مقام
۷۵	بیان «أَنَّهُ لِيْسَ بِجَسْمٍ وَلَا صُورَةً وَلَا عَرْضًا وَلَا جُوْهَرًا»
۷۹	معنای رب و منافاتش با قول فلسفه به فعلیه‌ی محضه در مجردات
۸۱	عدم جواز بحث از حقیقت ذات حق تعالی
۸۳	عرض دین و نبوت
۸۳	عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا و اینکه پیغمبر اولین عبد حقیقی خداست
۸۵	معنای رسالت و خاتمیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علت تعبیر به خاتم النبین
۸۹	فرق بین معنای امام و خلیفه و ولی امر و اهمیت مسئله ولایت
۹۲	پیغمبر جامع مقام نبوت و خلافت و امامت و ولایت است
۹۳	خلافت و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
۹۴	امامت و خلافت ائمه‌ی دوازده گانه علیهم السلام به حسب اخبار
۹۵	سه صفت از اوصاف حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۹۸	دوستی آل رسول علیهم السلام دوستی با خداست و دشمنی شان دشمنی با خداست
۱۰۰	معراج
۱۰۲	اعتقاد به معراج جسمانی پیغمبر واجب است
۱۰۳	شبیهه خرق و التیام در افلک مردود است
۱۰۷	نقل کلام بعضی از فلسفه در معراج و ابطال آن
۱۰۷	شب معراج خداوند با لهجه و صدای علی علیه السلام خطاب فرمود
۱۰۸	سنوال قبر
۱۰۹	بهشت و جهنم
۱۰۹	میزان
۱۱۰	صراط
۱۱۱	معد و اسماء متعدد آن
۱۱۲	اشاره به اهمیت بعضی از فرانچ بعد از ولایت
۱۱۴	تصدیق امام علیه السلام به صحبت دین حضرت عبد العظیم علیه السلام
۱۱۷	دعا برای ثابت ماندن بر دین
۱۱۹	دعای حضرت امام هادی علیه السلام برای جناب عبد العظیم در ثبات عقیده
۱۲۱	فهرست منابع و مأخذ

مقدمه

در ایمان و مراقب آن

اعتقاد به عقاید حقه از مبدأ، معاد، نبوت و امامت، سبب سعادت و آرامش قلب، رفع اضطراب و نگرانی، و موجب امیدواری و خوشبینی به حیات و حرکت به سوی رستگاری و فوز و فلاح است.

شاید هیچ حاجت و درخواستی از درگاه خداوند متعال، سعادت بخش‌تر و راحت‌افزار از این سه حاجت - که در این دعا درخواست می‌شود - نباشد.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ اللَّهُ لَنْ يَصِينِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِّنِي مِنَ الْغَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي»^۱

حاجت اول: ایمانی که خداوند متعال آن را فraigیر قلب انسان و مستولی بر آن سازد.

حاجت دوم: یقین راستی که انسان بداند به او نمی‌رسد، مگر آنچه خدا برای او مقرر فرموده است.

۱. در ادعیه‌ی متعدد مثل دعای ابی حمزه.

حاجت سوم: رضا به روزی و معاشی که خداوند متعال قسمت او فرموده و برای او فراهم می‌شود.

ایمان، یقین و رضا، از حالات و مقاماتی است که درجات و مراتب متفاوت دارد و در عین حال که بر هر یک از مراتب آن یقین، ایمان و رضا اطلاق می‌شود، مراتب و افراد آنها مثل مراتب و افراد نور با هم تفاوت دارند و فواصل بین آنها گاه به حدی است که اگر در آن، مقیاس سال نوری قابل استفاده بود، مناسب بود با آن به مسافت بین این فواصل اشاره نمود؛ چنان که می‌دانیم نور خورشید، نور است، و نور نورافکن، نور، و نور یک لامپ معمولی نور، و نور شمع و کبریت هم نور است. ایمان هم بنا به تفسیری که از مثل آیه‌ی کریمه‌ی ذیل شده است، نور است و مراتب دارد.

﴿وَرَبُّنَا أَكْثِمَ لَنَا نُورَنَا﴾^۱

و آیه‌ی شریفه

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ

﴿أَيْدِيهِمْ﴾^۲

بنابراین ایمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ ایمان و نور است که در روشنایی آن بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین وظیفه‌ای که از سوی خدا به آن حضرت محول شد را، به عالی‌ترین صورت انجام داد و در برابر دنیا و تمام عادات باطله، کفر و شرک قیام نمود.

۱. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸

۲. سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۱۲

ایمان امیر المؤمنین علیه السلام هم نور و ایمان است که می فرمود:

«لَوْ كُثِيفَ الْفِطَاءَ مَا ازَدَتْ يَقِيَّاً»^۱

و می فرمود:

«لَوْ أَغْطَيْتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى
أَنْ أَغْصِيَ اللَّهَ فِي نَفْلَةِ أَشْلُبِهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا
فَعَلْتُهُ»^۲

سایر ائمه معصومین علیهم السلام و انبیای عظام، همه مظاهر قوت ایمان و مراتب کامله‌ی آن بودند که یادآوری مواقف و مشاهد ایمانی آنها همه آموزنده و ایمان‌بخش است.

و به طور کلی ایمان خواص، اصحاب و شخصیت‌هایی که علاوه بر زبان با عمل، ایثار و فداکاری در غزواتی مثل بدر، احد، خندق، جمل، صفين، نهروان و روز عاشورا ایمانشان در معرض عالی‌ترین جلوه‌ها قرار گرفت، همه نور و ایمان بود.

ایمان حضرت حمزه، جعفر طیار، ابوالفضل العباس، سلمان، مقداد، عمار، حبیب بن مظاهر، زهیر، رشید، میثم و صدرا و هزارها تن از مؤمنانی که از بوته‌ی امتحان بی‌غل و غش بیرون آمدند، اگر چه در یک ردیف نبودند اما مواضع هر کدام نشان‌دهنده‌ی ظهور ایمان، قوت عقیده، عدم اضطراب و گویای حال اطمینان و آرامش قلب آنها بود و ایمان افراد عادی نیز ایمان است که چنانکه گفته شد فواصل بین مراتب آنها قابل تقدیر و اندازه‌گیری نیست.

۱. بحار الانوار، ۱۳۵/۴۶ و غرر الحكم، فصل ۷۵، ح ۱ - ۶۰۳/۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۴.

همهی انسان‌ها بر حسب مراتب ایمان خود، از آرامش و سکون باطن، استراحت خیال، تسلیم، رضا، توکل به خدا و اعتماد به نفس بهره‌مندند و تا به آن مراتب بلندبالا می‌روند که نه از آنچه از دنیا به آنها می‌رسد، فرحاک می‌شوند و خود را فراموش می‌کنند و نه از آنچه از دنیا از آنها فوت شود غمناک می‌گردند، گویی این آیه را در گوش دارند:

﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَيَحْكُمُ وَلَا تَفْرَخُوا إِمَّا آتَاكُمْ﴾^۱

و تا آنجا پیش می‌روند که از کسی غیر از خدا نمی‌ترسند که:

«خُذُ الْيَقِينَ أَن لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا»^۲

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سر ش امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس و حاصل آنکه توکل، تسلیم، رضا و تفویض را - که همه از مقامات سعدا است - مراتبی است که اشخاص به مقدار قوت درجات ایمان و خلوص عقیده از شرک، خرافات و انحرافات دیگر، حائز آن می‌گردند.

بنابراین برای نیل انسان به سعادت واقعی وسیله‌ای بالاتر از ایمان صحیح و یقین خالص نیست. همهی اضطراب‌ها و همهی خوف و بیم‌ها از زوال نعمت‌ها را از میان می‌برد و همهی نگرانی‌ها را نسبت به آینده مرتفع می‌سازد.

۱. سوره‌ی حديد، آیه‌ی ۲۳.

۲. بحار الانوار، ۱۴۳ و ۱۸۰/۷۷.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا يَذِكْرُ اللَّهِ
تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ﴾^۱

انسان سعادت خواه باید سعی کند که به حقایق مفاهیم این جمله‌های نورانی:

﴿خَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۲

﴿مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۳

﴿أَفَيُؤْخُذُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِصَاحِبِ الْعِبَادِ﴾^۴

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسِيبٌ﴾^۵

﴿خَسِيبٌ اللَّهُ﴾^۶

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ﴾^۷

ایمان پیدا کرده و خود را از تاریکی‌های تحریر و تردید خود را نجات دهد.

۱. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۳.

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۳۹.

۴. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۴.

۵. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۶. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۹ و سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۸.

۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.



UNIVERSITY OF ALBERTA



پیش درآمدی بر
عرض دین



عرض دین بر بزرگان و دین شناسان

یکی از راههای عمدۀ و مهم برای تحصیل ایمان قوی‌تر، مطالعه‌ی آیات آفاق و انفس و تفکر در خلق آسمان و زمین در پرتو هدایت‌های قرآن مجید است؛ چنان‌که مطالعه‌ی سیره‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآل‌ه و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و مراجعه به احادیث، روایات و خطبه‌های ایشان در بخش‌های مختلف اعتقادی نیز معرفت‌بخش بوده و راهنمایی به سوی سرچشمۀ زلال ایمان و یقین است.

در کتاب‌هایی مثل بحار الانوار، در ضمن احادیث و روایات، به قدری آموزش عقاید وجود دارد که با وجود آنها از رفتن به در خانه دیگران بی‌نیاز می‌باشیم.

یکی از راههایی که با آن می‌توان به درستی شناخت عقاید و مطابقت آن با وحی، هدایت قرآن مجید و تعلیمات رسول اعظم و اهل‌بیت طاهرين صلوات الله علیهم آگاه شد و به اطمینان و سکون قلب بیشتر رسید، عرض دین بر بزرگان دین‌شناس است، به خصوص در تفاصیل مسائل اعتقادی که فقط به وحی و اخبار رسول اعظم و اهل‌بیت علیهم السلام قابل اثبات است و

جز رجوع به مدارک صحیحه‌ی سمعی از کتاب و سنت راهی برای معرفت آنها وجود ندارد.

به طور مثال در تفاصیل ثواب و جزا و اینکه روحانی یا جسمانی یا به هر دو صورت است، یا میزان و صراط و وجود ملانکه و حقایق و امور بسیار دیگر از این قبیل، یگانه مرجع مصون از اشتباه، رسول خدا و ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیہم می‌باشدند.

البته در اصل بعض عقاید، عقل و شرع اتفاق دارند و در اصول عقاید اصلیه حاکم، عقل است و قرآن مجید هم مردم را به عقل ارجاع داده و از آنها خواسته است که از عقل پیروی نمایند؛ اما در بسیاری از مسائل اعتقادی و تفاصیل مسائل دیگر، باید به شرع مراجعه نمود؛ از این جهت که یا اصلاً عقل را راهی به سوی شناخت آنها نیست و یا اینکه کسی مکلف به شناخت آنها نمی‌باشد؛ به ملاحظه‌ی اینکه بعض مطالب چون از مستقلات عقلیه، اوّلیات، بدیهیات و فطريات نیستند، نتایج حاصل از بحث عقلی در آنها در معرض اشتباه و وقوع در خطأ است، و به لحاظ غموضت فهم و درک آن از عهده‌ی اکثریت مردم یا همه خارج است و عرفاً یا حقیقتاً تکلیف به کسب عقیده از طریق عقل در آنها تکلیف بمالای طلاق است. بنابراین از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل چون معرض خطر ضلال است نهی شده، و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتفا به آن در این امور جایز است، اکتفا شده است و مکلف به بیشتر از آنچه شرع راهنمایی نموده است تکلیف ندارد و اگر در این قسم مطالب از راه بحث عقلی جلو رفت

و گمراه شد، معدور نخواهد بود و چنان‌که می‌دانیم بسیاری از مباحثتی که در فلسفه و کلام و آنچه اصطلاحاً به آن عرفان می‌گویند مربوط به الهیات به بحث گذارده می‌شود، از این نوع است.

و خلاصه اینکه در این مسائل، مرجع مصون از اشتباه و مورد اعتماد، شرع است، و آنانکه این مباحثت را از طرق دیگر تحصیل نموده و چه بسا کتاب و سنت را بر آنچه از این مباحثت استنتاج می‌کنند حمل یا تأویل می‌نمایند، راه خطرناکی را می‌روند و بی‌همراهی خضر شریعت و ارشاد کتاب و سنت، ظلماتی را طی می‌کنند که سیر در آن جز تحریر، سرگردانی، شک و تردید عاقبتی ندارد.

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در این مباحثتی که تفکر و غور عقلی در آنها مجاز است و باید از طریق عقل استکشاف شود، موردنی که دلالت قطعی قرآن کریم یا سنت قطعی‌الصدور و الدلاله با آن در تعارض باشد پیدا نمی‌شود و اگر بر فرض موردنی یافت شود، دریافت قطعی عقلی در این مباحثت قرینه‌ی قطعیه‌ی عقلیه بر عدم اراده‌ی ظاهر کلام است، به طبع این حکم عقلی، قرینه بر مجاز می‌شود و قاعده‌ی «اذا تعذررت الحقيقة فأقرب المجازات متعين» حاکم خواهد شد؛ اما در غیر این مباحثت، اگر استنتاج عقلی با دلالت کتاب و سنت در تعارض قرار گرفت و شخص به اشتباه افتاد، چون مکلف به ورود در آن مبحث نبوده و بلکه از بحث آن ممنوع شده، معدور نیست.

به طور مثال ما از بسیار از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه‌ی صحیحه

استفاده‌ی قطعی می‌کنیم که خالق، غیر مخلوق است و هیچ قدر مشترک ذاتی و حقیقی بین آنها نیست و **﴿لَيْسَ كُمَثِلُهُ شَيْءٌ﴾** است.

این حقیقت را نمی‌توان با برخی مسالک به اصطلاح عرفانی و یا فلسفی مبنی بر اصلة الوجود تطبیق داد و یا قائل به همه خداییں یا تشییه خلق و خالق به موج و دریا و حبر و حرف یا اصطلاحات و تشییهات دیگر از این قبیل شد و همه عالم کون را، که قرآن کریم این همه حکایت‌ها و اخبارها از واقعیت کل آن و اجزای آن دارد، بی‌حقیقت و خالی از واقعیت دانست که واقعاً آسمان، کهکشان، منظومه، کوه و دریا و این همه مخلوقات بی‌شمار که در خود انسان و هر حیوانی میلیاردها از آن تحقق واقعی دارند تحقق نداشته باشند و آنچه باشد همان وجود مطلق و ظهورات آن یا مطلق وجود و مراتب آن باشد و جز وجود چیزی در عالم حقیقت نداشته باشد و اگر اختلافی باشد در مراتب باشد، هر چند وجود اشیا غیر وجود حق و وجود هر چیزی را غیر از وجود اشیا دیگر بگوییم اما قائل به اشتراک معنوی وجود باشیم و کنه حق و کنه اشیای دیگر را به این معنا واحد بدانیم و مدعی شناسایی آن بشویم، بر همه به طور تشکیک وجود، اطلاق شود همه‌ی این مسالک با کتاب، و سنت و اعتقادات شرعی مخالف و ناسازگار است.

آنچه از ظاهر قرآن کریم می‌فهمیم شیئیت همه‌ی اشیاء، واقعیت و تحقق خارجی آنها، مغایرت ذات الهی با همه‌ی آنها و تنزه او از شباهت به آنها است. یا در مسئله‌ی ربط حادث به قدیم که تکلم در آن اگر منهی عنه نباشد دانستن آن هرگز مأمور به نیست، اگر کلام و بحث به آنجا برسد که خدا از

خلقی غیر از این که هست العیاذ بالله عاجز است و صدور عالم و کائنات از او به ایجاد است و ابداع در آنچه آن را عالم عقول و مجردات می‌گویند نیست، و عالم مانند یک تشکیلات میکانیکی بر قرار است و همان طور که مخترع یا صنعتگری که فقط در صنعت، عالم و استاد است صنعتش را می‌تواند به کیفیتی که ساخته و در آن استاد است بسازد در خلقت کائنات نیز ترک این برنامه مقدور خدا نیست و خلاصه از ترک آن و خلق دیگر، عاجز است، آری! اگر کلام به این نظرات یا نزدیک و مشابه این نظرات برسد - هر چند به این صراحة هم گفته نشود - با ظواهر مقبوله و مسلمه‌ی قرآن کریم منافات دارد.

اینکه بگوییم این عالم طبق حکمت و مصلحت آفریده شده و خدا احسن الخالقین و حکیم و علیم می‌باشد غیر از این است که گفته شود برنامه‌ی ایجاد و خلقت غیر از این سلسله‌ای که این آقایان می‌گویند نمی‌تواند باشد و نظام اتم این است که بر اساس صادر اول معلول اول و نقشه‌ای که برای نظام می‌دهند باشد و بدون صادر اول معلول اول و عقل اول و هر چه می‌گویند مثلاً خدا از آفرینش عالم محسوس بدون وسایط و سلسله و عواملی که اینها فرض می‌نمایند العیاذ بالله عاجز است.

این اظهارات با قرآن مجید قابل تطبیق نیست و مفهومش اثبات عجز و اثبات عوالم و مخلوقات و برنامه‌هایی است که:

﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^۱

۱. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۲۳ و سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۰.

و الا مفاد این شعر حق است:

هر چیز که هست آنچنان می‌باید وان چیز که آنچنان نمی‌باید نیست
بر حسب کتاب و سنت، خدا خالق است و مفهوم آن با مفهوم اینکه خدا
علت است و علت اولی، مساوی و واحد نیست.

پیگیری این مباحث گاه منجر به قول به قدم عالم می‌شود که بعضی
فرموده‌اند: «به اجماع مسلمین موجب کفر است.»

عالم متبحر ملا محمد اسماعیل خاجوئی رحمة الله در رساله‌ای که در تفسیر
آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَ كَانَ عَزَّ شُهُدُ الْمَاء﴾^۱ نگاشته است به یکی از اساتید
بزرگ حکمت که فرموده در بسیاری از موارد در کتاب و حدیث اسم ماء بر
علم و عقل قدسی که حامل علم است و اسم ارض بر نفس مجرد که قابل
علوم و معارف است واقع شده، اعتراض می‌کند که این معنا و تفسیر حمل
لفظ بر خلاف ظاهر و بدون شاهد از کتاب و سنت و دلیل عقل است و
حملی است که نه از مفسرین و نه از محدثین احدی قائل به آن نشده است،
و این تأویلات را از قبیل تعبیر از آسمان به ریسمان می‌شمارد و دامنه‌ی
اعتراض را بسط داده و در این ضمن می‌فرماید: «هر کس قائل به وجود
عقل مجرد ذاتاً و فعلاً باشد قائل به قدم آن شده که مستلزم قول به قدم
عالی است و قائل به قدم سوی الله تعالیٰ، اگر چه از امامیه باشد به اجماع
مسلمین کافر است.»

چنانکه آیت الله علامه در جواب به سؤال از حال کسی که با اعتقاد به

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷.

توحید، عدل، نبوت و امامت قائل به قدم عالم باشد و حکم او در دنیا و آخرت، فرموده است:

«من اعتقاد قدم العالم فهو كافر بلا خلاف لأنَّ
الفارق بين المسلم والكافر ذلك و حكمه في
الآخرة حكم باقي الكفار بالاجماع»^۱

و حاصل مطلب ما، در اینجا - که در مقام رد و ابطال یا اثبات بعض آراء و افکار نیستیم چنانکه در مقام بیان حکم فقهی معتقدین به آن هم نمی‌باشیم - این است که این مباحث اگر چه قائلین به آن به نحوی هم مثلاً مانند قول به حدوث دهری یا زمان تقدیری از تبعات عقیده به آن، خود را فارغ بشمارند مباحثی است که ورود در آن نه وجوب شرعی دارد و نه لزوم عقلی و غور در آن خطرناک و سلامت خروج از آن برای انسان اگر چه از اساطین حکمت و فلسفه باشد تضمین و تأمین نیست و سالک این طریق اگر چه فقط در یک نقطه و یک مورد در انحراف و ضلالت افتاد هرگز معدور نیست. در اینجا با چند جمله از خطبه‌ی عالیه معروف به خطبه اشباح که به فرموده‌ی سید اجل رضی‌علیه‌الرحمة، از جلائل خطبه‌های حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام است، این مطلب عالی عرفانی و بلکه عالی‌ترین مطالب عرفانی را از زبان آن حضرت که لسان‌الله الناطق است، بیان می‌کنیم که حق این مطلب ادا شود.

مسعدة بن صدقه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه‌الصلة والسلام بر منبر کوفه این خطبه را انشا فرمودند و

جهتش این بود که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:
 «يا امير المؤمنين! صيف لنا رئنا مثلما نراه عيانا لنزداد
 لة حبا و به مغرفة»

پروردگار ما را برای ما چنان توصیف نما، مثل اینکه او را بالعیان می‌بینیم تا دوستی او را زیاد کنیم و به آن بر معرفت بیفزاییم.

حضرت در غضب شدند و ندای نماز جامعه سر دادند و مردم اجتماع کردند، چنان‌که مسجد پر از جمعیت شد. امام علیه السلام به منبر رفتند. در حالی که همچنان غضبناک بودند و رنگ چهره‌ی مبارکشان تغییر کرده بود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آن حضرت از این سؤال غضبناک شدند؟ ظاهر این است که امیر المؤمنین از کیفیت این سؤال که سائل گمان می‌کرد توصیف خدا را می‌توان به نهایت رسانید که کنه و حقیقتش یا حقایق صفاتش چنان بیان شود که بندگان او را عیان و آشکار شناسند، یا اینکه بنده‌ای از بندگانش اگر چه رئیس‌العارفین و مولی‌الموحدین باشد بتواند او را به این حدی توصیف نماید که حقیقت ذات یا صفات او را در معرض رویت قراردهد، باری به هر جهت بود از غضب حضرت معلوم است که سؤال را بسیار استعظام کرده و بزرگ شمرده و نه حق کسی می‌دانند که این سؤال را بنماید و نه کسی را صاحب چنین حقی می‌دانند که بتواند توصیف خدا را به نهایت برساند و بیشتر از آنچه خود را به آن توصیف کرده وصف نماید.

امام علیه السلام آن خطبه‌ی بسیار بلیغ و رسایی که مشتمل بر حقایق معارف الهیه و اوصاف ربانیه است، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وآل‌ه و آل آن حضرت، انشا فرمود و سخن را به اینجا رسانید که سائل را مخاطب قرارداده و فرمود:

«فَانظُرْ أَيْهَا السَّائِلُ! فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَاتِهِ
فَأَنْتَمْ بِهِ وَ اسْتَضِيءُ بِنُورِ هُدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكُمُ الشَّيْطَانُ
عِلْمَةٌ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فَرْضٌ وَ لَا فِي سُنَّةِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ائِمَّةِ الْهُدَى أَثْرَةٌ فَلَكُمْ
عِلْمَةٌ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُتَنَاهِي حَقُّ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَ اعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ
أَغْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدُّدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغَيْوَبِ
الاقرَارُ بِعَجْمَلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَةٌ مِنْ الْغَيْبِ
الْمَخْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجزِ عَنِ
تَنَاؤلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا. وَ سَمِّيَ تَرْكُهُمُ التَّعْمُقُ
فِيمَا لَمْ يَكُلِّفُهُمُ الْبَحْثُ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَأَفْتَصِرْ
عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تَقْدِرُ عَظَمَةُ اللَّهِ عَلَى قُدْرِ عَقْلِكَ
فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ...»^۱

پس نگاه کن ای سؤال‌کنندگان پس آنچه را قرآن تو را از صفت خدا بر آن دلالت می‌کند تو آن را پیشوا و راهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشی بخواه و آنچه را شیطان، دانستن آن را به تو تکلیف می‌کند نه از آنچه کتاب خدا، دانستن آن را بر تو واجب

گردانیده و نه در سنت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ و ائمہ‌ی هدی اثری از آن وجود دارد، پس علم آن را به خدا واگذار کن که به تحقیق چنین بخوردی با این امور منتهای حق خدا بر توت. و بدان کسانی که در علم، رسوخ (توانایی و تعمق) دارند، کسانی هستند که ایشان را از تعرض به سدهایی که در برابر این گونه امور غیبیه است، اقرار به جهل از تفسیر و درک غیبی که از حد درک انسان در پرده است، بی‌نیاز می‌سازد. پس خداوند متعال آنان را به اعتراف به عجز و ناتوانی از نیل به آنچه به آن احاطه‌ی علمی نمی‌یابند، مدح فرموده و ترک تعمق و غورشان را در این مسائلی که به بحث از کنه و حقیقت آن ایشان را مکلف نفرموده، رسوخ و ثبوت در علم و معرفت نامیده است. پس تو بر همان اموری که در کتاب و سنت بیان شده اکتفا کن و عظمت خدا را به قدر عقل خودت در سنجش نگذار که اگر چنین کنی از هلاک شدگان خواهی بود.

این کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه السلام بهترین راهنمای عالی‌ترین مرتبه‌ی معرفتی است که برای فرشته و انسان ممکن‌الحصول است و بیرون از این دستور هر کس هر چه بگوید و بنویسد، از خودنشناسی و غرور به عقل یا چند کلمه اصطلاحات و الفاظ است.

شیخ بزرگ و عالی‌قدر و افتخار شیعه و بلکه عالم اسلام، شیخ مفید قدس سره در مسئله‌ی توقیفی بودن اسماء الحسنی می‌فرماید:

«لا يجوز تسمية الباري تعالى إلا بما سنت به نفسه في
كتابه أو على لسانه أو سماه حججه وخلفاء نبيه،
وكذلك أقول في الصفات وبهذا تطابقت الأخبار
عن آل محمد عليهم السلام وهو مذهب جماعة
الإمامية و...»^۱

نامیدن خداوند متعال جز به آن نامهایی که خود را به آن در کتابش یا بر زبان پیغمبرش نامیده یا حجتها و خلفای پیغمبر او را به آن نامیده باشند، جایز نیست و در صفات خدا هم همین را می‌گوییم که خدا را جز به اوصافی که خود را به آن توصیف فرموده توصیف نمی‌کنم و به این حقیقت اخبار از آل محمد علیهم السلام، توافق دارند و این مذهب جماعت امامیه است و....

و محقق طوسی القدوسی قدس سره، در کتاب فصول که به فارسی نگاشته است می‌فرماید:

«لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت، تعدد و تکثر را مجال تعرض کریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نامهای بزرگوار یا به حسب اعتبار، اضافت یا به حسب ترکب، اضافت و سلب هستند مثلاً حی، عزیز، واسع و رحیم. پس بنابراین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد بر وی اطلاق توان کرد، و ادب نیست هر نامی که اجازت از

آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند؛ زیرا ممکن است بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال خود چنان اقتضا می‌کند که اگر رافت و عنایت بی‌نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده‌ای را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی؛ چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی نمی‌تواند بود.^۱

بر حسب آیاتی مانند: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمِلُ كُلُّ أُنْشَى﴾^۲ و﴿أَنَّ اللَّهَ يُكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳؛ شئ معلوم غیر از عالم است و بر حسب بعض مسالک چیزی غیر از علم خدا به ذات خودش و مراتب ظهور وجودش نیست.

در حقیقت علم که چگونه و چیست، اگر در علم خودمان هر بحثی در حقیقت علم بنماییم و به اقوال مختلف بررسیم، از بحث در حقیقت علم خدا که عین ذات او است ممنوعیم و برای ما درک حقیقت آن ممکن نیست ﴿وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾.^۴

غرض این است که زیان کتاب، سنت، مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسماء حسنی که اطلاق آن بر ذات باری تعالی مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است که پس از ورود فلسفه و پیدایش عرفان اصطلاحی و اشتغال مسلمین به این مباحث در بین آنها رایج شد و آنها را از سیر علمی خاص اسلامی و تفکر در آیات الهی، که مأمور به بود بازداشت.

۱. فصول، ص ۲۲.

۲. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۸

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۱

۴. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۰.

خدا را چنان که خود را شناسانده و از طریق وحی، رسالات انبیا، کتاب، سنت و از راه‌های منطقی قرآنی معرفی شده باید شناخت و می‌توان شناخت و از این ارشادات نه باید جلوتر رفت و نه باید عقب ماند و فاصله گرفت. خداشناسی در قرآن مجید و احادیث، عرض بسیار عریض، گسترده و بلکه غیرمتناهی دارد، و در پرتو ارشادات قرآن و احادیث هر چه انسان در این راه سیر کرده و جلو برود، مجال سیر و پرواز خویش را وسیع‌تر می‌یابد. باید در خانه‌ی اهل بیت وحی علیهم السلام را کویید و ملتزم به پیروی از آنها شد و اصطلاحات مطابق با واقع آنها را فرا گرفت و با تفکر، عبادت، دعا و ریاضت‌های شرعیه، معرفت را افزایش داد.

در ادعیه‌ی ماثوره از رسول اکرم صلی الله علیه وآل و امیر المؤمنین و سایر ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام دعاهايی هست که هر جمله از آنها درهایی را به سوی معرفت باز می‌کند.

دعاهايی که در عین حالی که مضامین بسیار بلند و عرفانی دارند آنها را به همه می‌آموختند و از آن عرب‌های بیابان‌نشین مدرسه ندیده و شفا، نجات، اشارات، اسفار و فصوص نخوانده، مؤمنانی می‌ساخت که بوعلى سیناها و فارابی‌ها خواب آن ایمان‌ها را ندیده‌اند.

اگر به جای استغالت به آن کتاب‌ها این دعاها را خوانده و شرح و تفسیر می‌کردیم، می‌فهمیدیم که با این معارف و آثاری که در اختیار داریم باید جاهای دیگر برویم و حدیث

«لو كان موسى حياً لما وسعه إلا اتباعي»^۱

را فراموش نماییم.

باری ا مطلب ما در اینجا این است که عقاید باید بر قرآن مجید و احادیث صحیح و دانایان به این مصدر و اساس، مانند زکریابن آدم، که امام رضا علیه السلام فرمود:

«المأمون على الدين و الدنيا»^۲

و شیخ طوسی و مجلسی‌ها عرضه شود تا افرادی مانند این بزرگواران تصدیق کنند که این دین عرضه شده، دینی است که خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و بگویند:

«هذا دینُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ
صلی الله عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَلْغَةٍ عَنْهُ أوصياؤهُ»

کسانی که عمر خود را در مسیرهای دیگر و اشتغال به غیر آنچه در مکتب اهل بیت علیهم السلام تبلیغ و تدریس می‌شود گذرانیده‌اند، خودشان به این مطلب می‌رسند که نمی‌توانند محصول بعض اشتغالات خود را به خدا و پیغمبر نسبت دهند.

مکتب انبیاء، مکتب قرآن، وحی، امام باقر و صادق علیهم السلام را زراره‌ها، ابان بن تغلب‌ها، محمد بن مسلم‌ها، عمارها، اصیغ‌ها، حذیفه‌ها و ابوذرها می‌شناسند، نه دیگران.

هیچ گاه شنیده نشده است که یک نفر نزد فردی مثل یعقوب ابن اسحاق

۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ۳۶۱۳۰.

۲. جامع الرواۃ، ج ۱، ص ۳۳۰.

کندی رفته باشد و به او عرض دین کرده باشد. یعقوب بن اسحاق‌ها و سایر فلسفه و عرفای اصطلاحی هم اگر بخواهند عرض دین کنند، فقط باید به پیغمبر، امام، روایات و احادیث آنها عرض نمایند.

مسئله‌ی عرض دین در عصر حاضر

در عصر ما مسئله‌ی عرض دین به دین‌شناسانی که دین را از قرآن کریم و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام شناخته‌اند، مسئله‌ای است که باید همگان، به خصوص نسل جوان و دانشجویان عزیز و دانشگاهیان متعدد و متدين به آن توجه کامل داشته باشند؛ زیرا دست تحریف، تأویل، تصرف و اعمال سلیقه‌های شخصی به علل متعدد از جمله غرب‌زدگی از سوی معدودی که به اصطلاح، خود را روشنفکر می‌شمارند به سوی عقاید و تعالیم دینی دراز شده و اشخاص فاقد صلاحیت‌های علمی به صورت کارشناس امور دینی و طالب رفرم در قالب مصاحبه، میزگرد، سخنرانی، نوشتن مقاله، ارزش‌های اسلام و التزامات مردم به عقاید و احکام شرعی را مورد هدف قرار داده و چنان وانمود می‌کنند که روشنفکری، عدم تعهد به مدلایل کتاب، سنت و اصطلاحات دینی و همچنین محدود نبودن در چهارچوب کتاب و سنت است. اینان به گمان خود، دریافت‌های علماء و فقهاء را در امتداد قرن‌های متعددی روشنفکرانه تخطیه نموده و بسیاری از احکام الهی را با مزاج عصری که ساخته‌ی غرب یا شرق است مناسب نمی‌دانند و با توصل به الفاظ مبهمی از قبیل فقه پویا یا قبض و بسط شریعت، بعض احکام و خاتمه‌یت و ابدیت برنامه‌های شرعی و نظامات جزایی و اجتماعی و غیره را

زیر سؤال برد و در عقاید نیز با افکار به اصطلاح عرفانی، کتاب و سنت را تعریف و توصیف می‌نمایند و به طور کلی راهی می‌روند که اگر ادامه یابد التزامات دینی بسیاری را سست می‌نماید.

کار مهم و بزرگ انبیا این بود که مردم را به برنامه‌هایی که از سوی خدا تبلیغ کردند، مؤمن ساخته و آنها را به عمل به این تعالیم و جداناً متعهد نمودند؛ کاری که از هیچ یک از فلاسفه و قشرهای به اصطلاح برجسته و نوابع فکری برنیامده و برخواهد آمد.

این افراد به اصطلاح روشنفکر هر کجا پیدا شوند با این ایمان، برخورد می‌کنند و خارج از آن هستند و به این افتخار می‌کنند که در تمام یا برخی از این باورها خدش ایجاد نموده و تعهد مردم را کم کنند و دین را طبق اندیشه‌ی خودشان، که متأثر از اوضاع و احوال پیگانگان است، تفسیر نموده و اصالت‌های اسلامی را مورد تردید یا انکار قرار دهند.

متأسفانه این روش‌ها که به صورت گرایش به دین و مذهب و مذهبی بودن ابراز می‌شوند کم و بیش در زن و مرد اثر گذارده و در پاره‌ای از مسائل مسلم مذهبی و تعهدات اسلامی در برخی افراد ایجاد وسوسه کرده‌اند.

ناگفته نماند که طبع این گونه برخوردهای تردیدانگیز یا توهین‌آمیز با مسائل مقبوله، مورد احترام و تقدیس جامعه شهرت‌بخش است و افرادی که می‌خواهند اسم و آوازه‌ای به دست بیاورند و از راه‌های صحیح عاجزند، این راه را پیش می‌گیرند، و هر چه در این راه هتاکی بیشتر نشان داده شود و بی‌پرده و صریح‌تر انکار و اهانت شود و به ارزش‌های جامعه تندتر حمله

کنند بیشتر موجب شهرت می‌شود و عده‌ای هم که آن ارزش‌ها را معارض با هواها و منافع خود می‌دانند، بیشتر از آن استقبال می‌کنند.

بسیاری از غرب‌زده‌ها و متجدد مسلک‌ها، نویسنده و گوینده‌ای را آزاداندیش و روشنفکر می‌دانند که در حمله به مقدسات و باورهای جامعه و مسخره کردن آنها بی‌پروا و گستاخ باشد.

کتاب سلمان رشدی مرتد، که عاری از هرگونه استدلال و برداشت منطقی و معقول بود و حاوی هیچ نکته، رد و ایراد خردپسندی نبود، تنها به علت گستاخی مفرط و اهانت به مقامات مقدسه و شخصیت‌هایی که همه به آنها احترام می‌گذارند و حریم قداست آنان را محترم می‌شمارند، در محافظی که حد و حدودی برای آزادی اشخاص قائل نیستند، روشنفکرانه و آزاداندیشانه تلقی شد، و از رهگذر هنگ این قداست‌ها و اهانت به مقدسات مسلمانان مشهور گردید، و استعمار هم برای همین اهانت وی به اسلام از او حمایت و دفاع کرد و گرنۀ کتاب فاقد محتوای منطقی و استدلالی است.

به این جهات، نسل جوان ما اگر بخواهد از شر اضلال این روشنفکرهای اسمی در امان بماند و دین راستین اسلام را پاک و همان‌طور که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است از منابع اصیله و اصلیه فرا بگیرد، باید یا شخصاً به این منابع مراجعه نماید و بدون تأویل و توجیه، دلالت کتاب و سنت را حجت بداند، و یا به اسلام‌شناسان - یعنی آنها که در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و با غور و بررسی در این دو منبع، اسلام را آموخته‌اند - رجوع نماید. اینان را همه می‌شناسند؛ ابوذرها، مهدادها، سلمان و سلیم‌ها،

محمد بن مسلم‌ها، ابن ابی عمری، فضل بن شاذان، ابن بابویه‌ها، کلینی‌ها، شیخ طوسی‌ها و شاگردان آنها و شاگردان شاگردانشان تا زمان حاضر از علماء، فقهاء و مراجع می‌باشند.

این قشر از علماء هستند که در اعصار و ادوار متعددی، اسلام را از منابع اصیل و اصل اخذ کرده و آن را دست به دست به اخلاف سپرده‌اند. اگر این رجال بالخلاص نبودند، از عهده‌ی حفظ این امانت قشرهای دیگر برنمی‌آید و در غوغاه‌های بحث‌های فلسفی و افکار و سخنان صوفیانه‌ی این و آن، نه چیزی ثابت و خالص باقی مانده بود و نه مبانی اعتقادی اسلامی از گزند تحریف و تأویل مصون می‌ماند.

همه‌ی اهل اطلاع و انصاف می‌دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته‌های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبحر و شهرت یافته‌اند فقط، این صنف بودند که اسلام را حفظ کردند، و نقش اصلی تبلیغ دین به آیندگان را این افراد ایفا نمودند، رشته‌های دیگر فلسفه و عرفان مصطلح، اصلاً این هدف را ندارند و به یقین اگر مسلمان‌ها بودند و علاء‌الدوله سمنانی‌ها و بایزید‌ها و ابوسعید‌ها و صوفیان هند و ایران و خانقاوهای آنچه که امروز در دست مردم نبود اسلام بود و هر چه هم بود، برای اداره‌ی دین و دنیا قابل عرضه نبود. افرادی مانند شهاب سهروردی، ابن فارض و ابن‌العربی‌ها در این جهت نقشی نداشتند و حتی نمی‌توان خدماتی را که شخصی مانند میرداماد علیه‌الرحمه در حفظ آثار اهل‌بیت علیهم‌السلام داشته است به حساب تبحرش در فلسفه، و اینکه به قول خودش مشارک فلاسفه بزرگ یونان بوده

گذاشت، و اگر چه در بعضی آرا و نظراتی که در برخی مسائل اسلامی بیان فرموده از فلسفه نیز کمک گرفته است، اما خدمت ایشان و امثال ایشان به اسلام، نتیجه‌ی تخصص آن بزرگواران در رشته‌های علوم خاص اسلامی، معارف قرآنی و آثار اهل‌بیت علیهم السلام بوده است.

به هر حال، در عرض دین و در مقام تحصیل اطمینان به اینکه دینی که شخص به آن متدين شده است با دینی که پیغمبر و ائمه علیهم السلام و کتاب و سنت عرضه داشته موافق است و دین‌الله می‌باشد، معیار، همان بیان وحی، کلمات و بیانات اهل‌بیت وحی علیهم السلام است. باید به مقتضای:

«هذا الْعِلْمُ دِينٌ فَانظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^۱

دین خدا و علم دین را در همه‌ی رشته‌ها و بخش‌هایش از اهل دین پرسید.

پیشینه‌ی عرض دین

موضوع کسب اطمینان از مطابقت معتقدات دینی با نصوص دینی و وحی نازل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ، و موروث از آن حضرت به ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام به صورت عرض دین و عقاید یا به صورت پرسش و سؤال از اصول و مبانی دین از زمان پیغمبر صلی الله علیه وآلہ مطرح بوده است و افراد متعهد و با معرفت، در مقام بوده‌اند تا دریافت‌های دینی خود را به طور مستقیم و در صورت امکان به خود آن بزرگواران عرضه بدارند و یا به علمایی که بر نصوص شریعت احاطه دارند رجوع نمایند، کار مهمی که در زمان ما اهل ایمان و دیانت کمتر به آن توجه دارند.

۱. منیة المرید، ص ۲۳۹.

در کتاب شریف بحارالانوار^۱ در ضمن روایاتی از کتاب امالی، شیخ اعظم طوسی و معانی الاخبار، شیخ اجل اقدم صدوق و رجال شیخ جلیل کشی، عرض دین ابراهیم مخارقی، حمران بن اعین، عمرو بن حریث، خالد بخلی و حسن بن زیاد عطار و یوسف به حضرت امام صادق علیه السلام را نقل کرده است و در کتاب شریف کافی روایت عرض دین اسماعیل بن جابر خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض دین منصور بن حازم خدمت حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

امثال این بزرگان، به این که در این امور عقیدتی، اجتهاد کرده و علم و یقین حاصل نموده‌اند اکتفا نمی‌کردند؛ برای اینکه بدانند آیا دین آنها با «مانزل من الله علی رسوله صلی الله علیه وآلہ و ما عند الائمه علیهم السلام» موافق است و مبادا چیزی کم یا زیاد شده باشد، دین خود را به امام زمان خود عرضه می‌داشتند.

عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

از جمله شخصیت‌های بزرگی که دین خود را بر امام زمان خود عرض نمود، ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن السبط الاصغر امام ابی محمد الحسن المجتبی علیه‌الصلة و السلام است.

این بزرگوار یکی از اعاظم ذریه‌ی رسول و فرزندان مرتضی و بتول صلووات الله علیهم اجمعین و از شخصیت‌ها و معاريف علمای اهل‌بیت و بزرگان صحابه‌ی حضرت جواد و حضرت هادی علیهم السلام و محارم اسرار ائمه علیهم السلام است و علی‌الظاهر چون با حضرت رضا علیه السلام در سلسله‌ی نسب به حضرت

امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهم السلام در یک طبقه بوده است - چنان‌که برخی از علماء رجال فرموده‌اند - از اصحاب آن حضرت نیز بوده است. و اگر چه بر حسب روایتی که خواهیم آورد، عصر امامت امام عسکری علیه السلام را درک نکرده است، ولی احتمال اینکه درک خدمت آن حضرت را کرده باشد قوی است و اما روایتی که دلالت دارد بر فضل زیارت حضرت عبدالعظیم و وفات او در عصر امامت امام هادی علیه السلام روایتی است که صدقه در ثواب الاعمال از شخصی که خدمت حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شد، به سند نقل کرده است. امام علیه السلام از او پرسید:

«أَيْنَ كُنْتَ؟»

کجا بودی؟

جواب داد:

«رَزْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

حسین علیه السلام را زیارت کردام (یعنی به زیارت او بودم).

حضرت هادی علیه السلام فرمود:

«أَمَا إِنْكَ لَوْ رَزْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ

زارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱

آگاه باش! اگر قبر عبدالعظیم را زیارت کرده بودی، که نزد شما است، هر آینه مثل کسی بودی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده باشد.

۱. ثواب الاعمال، ص ۹۹، کامل الزیارات، باب ۱۰۷، ۵۳۷.

از جمله روایاتی که بر فضل و علم این شریف بزرگوار دلالت دارد، روایتی است منقول از حضرت هادی علیه السلام که به یکی از شیعیان ری می‌فرماید:

«إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِّنْ أَمْرٍ دِينِكَ إِنْجِيزْتَ فَسَلْ عَنْهُ

عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِي وَ اقْرَأْهُ مِنْيَ السَّلَامَ»^۱

هرگاه چیزی از امر دین تو بر تو مشکل شد، در ناحیه‌ی خودت در مورد آن از عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی سوال کن و از من به او سلام برسان.

از اینکه چنین شخصیتی در مقام عرض دین خود برآمده است، اهمیت تصحیح عقاید، اعم از آنچه واجب‌الاعتقاد یا فراتر و بیشتر از آن است، معلوم می‌شود.

امور واجب‌الاعتقاد اموری است که بر حسب ارشادات کتاب و سنت، همه باید به آنها به مفهوم و تعریفی که از کتاب و سنت برای آنها شده، معتقد باشند تا اطلاق مسلم و مؤمن بر آنها صحیح باشد.

و آنچه فراتر و گستردۀ‌تر از این امور است که عدم التفات و عدم اعتقاد به آنها مضر به اسلام و ایمان نیست، اعتقاد به آنها به عنوان یک امر دینی و مربوط به دین نیز باید با دلیل معتبر از کتاب و سنت اخذ شده باشد؛ چنان‌که عدم اعتقاد به آنها با وجود دلیل کافی از کتاب و سنت و التفات به آن دلیل، عدم ایمان به نبوت است.

1. مستدرک الوسائل، کتاب صفات القاضی... - باب حکم التوقف و الاحتیاط فی القضاة و الفتوى و العمل ۳۲۱/۱۷ ح ۳۲ ش [۲۱۴۷۰].

بنابراین هر کسی باید مطابق بودن عقاید خود با کتاب و سنت را احراز نماید، به این ترتیب که:
اولاً: آنچه که به حکم شرع، اعتقاد سلبی یا ایجابی به آن واجب است را بشناسد.

ثانیاً: مطابق بودن عقاید خود با آن را احراز کند.
ثالثاً: در مسائل دیگر که به معنایی که گفته شد اعتقاد به آنها واجب نیست نیز اعتقاد خود را بر کتاب و سنت عرضه نماید.
رابعاً: کتاب و سنت را بر عقاید خود، بدون قرینه‌ی عقلیه یا شرعیه که برای عرف روشن باشد و نزد همه قرینیت داشته باشد، حمل ننماید.
اگر کسی بخواهد در معرض خطر ضلالت و گمراهی قرار نگیرد، باید با این برنامه، به خداپسند بودن عقاید خود اطمینان کامل حاصل نماید و ماوراء این دو منبع؛ یعنی کتاب و سنت، راهی برای تضمین از وقوع در خطر ضلالت و بدعت وجود ندارد.

در موقعی که بزرگواری مثل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با آن همه علم و آگاهی از کتاب، سنت و تألیف کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام و با عقایدی که صد درصد و به یقین جزمی و قطعی به آنها معتقد بوده است، باز لازم می‌داند که این عقاید را حضور مبارک امام عرضه بدارد تا از امام علیه السلام تصدیق و امضای صحبت آنها را دریافت نماید، دیگران و به خصوص امثال این حقیر به طریق اولی باید به عرض دین خود مبادرت کنند و برای اطمینان بیشتر و نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدد از رجال عالم به

قرآن، حدیث و معارف اهل بیت علیهم السلام و آنها بیان که علمشان را از آن بزرگواران گرفته‌اند، عرضه بدارند.

در این میدان باید با کمال تواضع و فروتنی کالای عقیدتی خود را به عرض خبرگان مورد اعتقاد و عالم به صحیح و ناصحیح و کامل و ناقص آن برسانیم.

درس‌های اخلاقی از عرض دین

حضرت عبدالعظیم علیه السلام

نکته‌ی ادبی و اخلاقی که باید از حکایت عرض دین این سید شریف جلیل حسنه آموخت، پرهیز از غرور به علم و مقام علمی است، مبادا که انسان به علم خود و به چند کلمه اصطلاح مغروف شود. غرور یکی از آفات بزرگ درخت انسانیت و موانع رشد، ترقی و نیل به کمالات است، اما در میان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم از همه خطروناک‌تر است.

از این رو بزرگان و پرورش یافتگان مکتب وحی و مدرسه‌ی تربیت اهل بیت علیهم السلام و افراد ساخته شده و به انسانیت رسیده، هر چه علم و درکشان بیشتر می‌شود، خضوع علمی، شکستگی نفسانی و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتید زیادتر می‌گردد، و در ابدای نظر پیرامون مسائل، حدت و تندی ندارند، و به اصطلاح فقهاء، تسرع در فتوا نمی‌نمایند. اینسان می‌فهمند که رفع هر جهله موجب التفات به جهله‌ها و مجھولات بیشتر و دریافت پاسخ به هر پرسشی برایشان منبع پرسش‌ها و سوالات زیادتر است. بنابراین اگر از یک شخص کم‌اطلاع، در مورد شناخت انسان، حیوان، درخت، خورشید، ماه یا حقیقت حیات و چیزهای دیگر پرسیده شود،

بی تأمل ادعای شناخت می‌نماید، اما اگر از یک عالم یا دانشمندی که عمرش را در رشته‌های مختلف علوم صرف کرده باشد بپرسند: آیا بالاخره این اشیا و این مظاہر قدرت باری تعالیٰ و خودش یا همه کوشش‌هایش را شناخته است، جواب خواهد داد: متأسفانه هنوز این اشیا ناشناخته مانده‌اند، و همین درک، دلیل اوج شناخت و بیش وسیع او است؛ شناختی که آن شخص اول، از آن محروم است و برای اینکه این شناخت را دارد کمال است.

حضرت عبدالعظیم با وجود بهره‌مندی از چنین درک و شناختی، متواضعانه در برابر امام زمان خود زانو بر زمین نهاده و دینش را عرضه می‌دارد.

نکته‌ی دیگر

ادب و صفت ممتاز و ارزشمند دیگری که در جریان این عرض دین از حضرت عبدالعظیم ظاهر می‌شود، تسلیم بی‌چون و چراً آن شخصیت والا در مقابل مقام ولایت و حجت خدادست که باید از آن درس آموخت و در مقام پذیرش حق و اعتراف به حق دیگران بدون هیچ سربزگی و نخوتی باید حق‌گزاری کرد که شعبه‌ای از «انصاف الناس من نفسك»^۱ است و یکی از سه عملی است که در بین اعمال جلیله و فضائل ممتازه ساخت‌ترین اعمال می‌باشد؛ یعنی هر کسی مرد عرض اندام در میدان این مسابقه نیست و گُمیت بیشتر افراد در آن لنگ و ناتوان است.

حضرت عبدالعظیم در سلسله‌ی نسب و انتساب به امامین همامین حسنین علیهم السلام به دو واسطه از امام علی نقی علیه السلام نزدیک‌تر است؛ زیرا

حضرت امام علی نقی علیه السلام در نسب به شش واسطه به حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام می‌رسد و در عمود نسب، هفت‌مین فرزند حضرت و هشت‌مین فرزند حضرت امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیهم السلام محسوب می‌شود. اما نسب حضرت عبدالعظیم به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد که در عمود و نسب پنجمین فرزند حضرت مجتبی علیه السلام و ششمین فرزند امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السلام است. با این وجود این سید عظیم الشأن جلیل القدر در برابر حجت خدا و صاحب ولایت امر چنین متواضعانه رفتار می‌نماید که همین ادب و حفظ احترام امام و عرض دین از شخصی مثل او به حضرت هادی علیه السلام دلیل باهر و روشنی بر کمال معرفت، جلالت قدر و عقیده محکم او به ولایت و امامت آن حضرت می‌باشد که اگر چه در سلسله‌ی شرف نسب به پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهم از امام هادی علیه السلام نزدیک‌تر است، اما با معرفتی که دارد می‌داند در برابر مقام ولایت و امامت و حجت خدا هر که باشد و هر چه داشته باشد محو است، و ایمان به ولایت اقتضا دارد که تا آنجا که در توان دارد شرط ادب و اطاعت از ولی خدا را رعایت نموده و عرض وجودی نکند و زیان حالت این باشد:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

از حضرت علی بن جعفر علیه السلام نیز که از مشاهیر بزرگان، اعاظم علماء، محدثین اهل‌بیت و صاحب تألیفات و آثار مهم است، نیز نظریه همین ادب، تواضع و تسليم نسبت به حضرت ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام روایت

شده است؛ با اینکه علی بن جعفر عمومی بزرگ آن حضرت؛ یعنی عمومی پدر امام محمد تقی علیه السلام بود و نسبش به سه واسطه به امام حسین علیه السلام می‌رسید و نسب امام جواد علیه السلام به پنج واسطه به حضرت امام حسین علیه السلام می‌رسد و ایشان سالم‌مند ولی حضرت جواد علیه السلام نوسال و نوجوان بودند، با این وجود بدان طریق، صاحب مقام ولایت، امام جواد علیه السلام را تعظیم نموده و دست ایشان را می‌پرسید.







شرح حدیث
عرض دین



بررسی سندی و متنی حدیث

پیرامون حدیث از دو جهت سخن می‌گوییم:
نخست، از جهت سند حدیث و دوم، از جهت لفظ و متن حدیث.

سند حدیث

سند حدیث، بر حسب کتاب کمال الدین صدوق به این شرح است:

«**حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا**»،
«قالا: **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِي**»،
«قال: **حَدَّثَنَا ابُو تُرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوِيَانِيُّ** عن
عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِي». ^۱

و بر حسب کتاب توحید صدوق:

«**حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ اَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَانَ الدَّقَاقَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقِ**، قالا: **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِي**»،
«قال: **حَدَّثَنَا ابُو تُرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوِيَانِيُّ** عن
عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِي»^۲

۱. کمال الدین، الباب ۳۷، ما أخبر به الہادی علیہ السلام من وقوع الغيبة، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲. توحید، ص ۸۱ باب ۲، ج ۳۷.

آنچه به نظر می‌رسد این است که گرچه به طوری که اصطلاح کردۀ‌اند این سند صحیح یا حسن شمرده نشود، اما اگر صحیح آن حدیثی را بشماریم که مورد اعتماد باشد، مثل این حدیث مورد اعتماد است؛ زیرا صدوق در چند کتاب خود آن را به طور احتجاج بر صحت مذهب روایت کرده است. علاوه بر آنکه از دو نفر که هر دو از شیوخ او به شمار می‌روند؛ یعنی علی بن احمد و علی بن عبدالله یا عبیدالله، مترضیاً یاد نموده است و ظاهر این است که محمد بن هارون و عبدالله یا عبیدالله بن موسی که به واسطه از مشایخ صدوق می‌باشند، نیز پیش او معروف بوده و از روات احادیث شمرده می‌شوند. علاوه بر اینکه، محتمل است محمد بن هارون، محمد بن هارون بن عمران باشد جلالت قدر او که از ارشاد و کافی و کمال الدین معلوم می‌شود. و اما عبدالله بن موسی رویانی او نیز ظاهر این است که صدوق بر روایتش که در کتاب‌هایی مانند کمال الدین و توحید روایت کرده، اعتماد فرموده است و صاحب روح و ریحان و جنة النعیم به حسن حال او تصریح دارد.

علاوه بر این، جمعی از بزرگان در مؤلفات خود به این حدیث احتجاج و استناد نموده‌اند و در این کتاب‌ها آن را روایت کرده‌اند:

۱. صفات الشیعه، ۲. کمال الدین، ۳. توحید، ۴. کفاية الاثر، ۵. اعلام الوری،
۶. کشف الغمة، ۷. روضة الوعظین، ۸. کفاية المحتدی (اربعین)، ۹. عوالم،
۱۰. بحار الانوار، ۱۱. الانصاف، ۱۲. اثبات الهدایة، و کتاب‌های دیگر.

بنابراین با توجه به اینکه متن حدیث شواهد بسیاری از سایر روایات دارد

و هیچ‌گونه ضعفی در آن نیست که شاهد بر وضع و جعل حدیث باشد، حدیث از جهت سند و متن، معتبر و مورد اعتماد است.

نکته‌ی روایی

نکته‌ی قابل ذکر این است که به نظر حقیر، روایاتی که بعض رجال اسناد آن در کتاب‌های رجال متداول، که به ذکر رجال اسناد مثل کافی، من لا یحضره الفقیه و تهدیبین اختصاص دارد، دیده نمی‌شود، اگر این روایات در کتاب‌هایی مثل کتب مؤلفین این کتاب‌ها یا هم‌طراز آن و مقارین زمان آنها یا قبل از آنها باشد و متون و مضمون آنها مشتمل بر مطالب ضعیف و مستغرب نباشد و به خصوص اگر روایات دیگر متضمن مدلول آنها باشد، این روایات قابل اعتماد است و ظاهر روایت این بزرگان، دلیل بر اعتماد آنها به آن روایت است. اما اگر قرینه‌ای در بین باشد که مؤلف در مقام جمع مطلق اخبار بوده و بر آن اعتماد نداشته است، نقل روایت با جهالت راوی، موجب اعتماد بر آن نمی‌شود. بنابراین کتاب‌هایی مثل توحید صدوق، کمال الدین، غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی را نمی‌توان بدون اینکه قدر ظاهر و ثابتی در سند یا متن آن دیده شود ب اعتبار شمرد و معتبر بودن آن را در نزد مؤلف نادیده گرفت، و به صرف اینکه یک یا چند تن از روات آن مجھول‌اند به آن اعتمنا نکرد؛ در حالی که سیره‌ی عقلاء، بر اعتمنا به اخبار مرسله‌ی تاریخی است و همین که شواهد ثابت، مضمون آن را رد ننماید یا شواهد بر مضمون آنها دلالت کند به آن اخذ می‌نمایند.

به هر حال با توجه به روایات بسیار دیگر، مضمون این روایات

مقطوع الصدور از ائمه علیهم السلام است و خصوص این روایت در اعتبار کمتر از سایر اخبار احاد معتبر نیست. از این رو علماء بر آن اعتماد کرده و افضل آن را شرح نموده‌اند که از جمله نقل شده است که مرحوم قاضی سعید قمی دو شرح بر آن نگاشته است.

بر حسب کتاب کمال الدین، حدیث شریف به این لفظ است:

«قالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»

اگرچه شرح حقایقی که در این حدیث شریف بیان شده است، به طور مستوفی از عهده‌ی امثال این بنده ضعیف، خارج است و شاید از عهده‌ی بسیاری از اعاظم و بزرگان نیز خارج باشد و تفصیل و شرح متعارف آن نیز به مجال و فرصت کافی نیاز دارد، اما بر حسب «ما لا يذرك كله لا يتدرك كله» به طور اختصار و ترجمه‌گونه، الفاظ حدیث را جمله به جمله به حول و قوه‌ی الهی و با استمداد از عنایت امام هادی علیه السلام معنا و تفسیر می‌نماییم.



قال: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَّ بِهِ، قَالَ لِي: مَرْحَباً بِكَ يَا
أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِنَا حَقَّاً

عبدالعظيم حسنی فرمود: بر آقایم علی بن محمد
(امام‌هادی علیه‌السلام) وارد شدم، پس چون نظرش بر
من افتاد به من فرمود: «مرحبا به تو یا ابا‌القاسم‌ما تو
حقاً دوست مایی.»

در این قسمت نکات جالب و مورد توجه عبارت‌اند از:

اولاً: تکریم و تعظیم حضرت عبدالعظيم از امام علیه‌السلام و تعبیر از آن
حضرت به سید و آقای من.

ثانیاً: عنایت و لطف امام علیه‌السلام به او است که هم به او ترحیب و خوش‌آمد
فرموده و هم او را با کنیه‌اش ابوالقاسم که نشانه‌ی احترام است مخاطب قرار داده.

ثالثاً: او را ولی و دوست حقیقی خودشان شمرده است که این تصدیق از
سوی امام علیه‌السلام با توجه به روایات و احادیثی که در مدح دوستی
دوستان خدا و اولیاء‌الله وارد است بسیار مهم و دلیل بر عظمت مقام
حضرت عبدالعظيم می‌باشد و یکی از نتایج آن به مقتضای

«يَحْشُرُ الْمَرءَ مَعَ مَنْ أَحْبَبَ»^۱

محشور بودن او با امام علیه‌السلام است.



**قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَرِيدُ أَنْ أَغْرِضَ
عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ**

عبدالعظيم گفت، عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من
می خواهم دینم را بر شما عرض کنم که اگر مرضی و
پسندیده (شما) باشد، بر آن ثابت بمانم تا خدای
عزو جل را ملاقات کنم.



**فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْفَاسِيِّ
فَرَمَّوْدَ: «بَدْهٗ يَا بِيَاورٍ»**



**فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**

پس گفتم: به درستی که من می گویم؛ براستی خداوند
تبارک و تعالی یگانه‌ای است که چیزی همانند او نیست.

چنان‌که می‌دانیم «الله»، مشهورترین اسماء الله الحسنى است که سایر اسماء حسنى بر آن نام‌گذاری می‌شود؛ به طور مثال گفته می‌شود که رحیم، رحمان، غفار، تواب یا خالق، اسمی از اسماء الله است، اما بليغ نیست. گفته شود «الله» اسمی از اسمای رحیم، خالق، رزاق، واحد و یا احد است و سرّش این است که «الله» اسم ذات مقدسه باری تعالی است؛ اما باری، خالق، علیم، عالم، قدیر و اسماء دیگر اسم صفتی از صفات ذاتیه یا فعلیه‌ی خداوند متعال می‌باشند. و به طور کلی اینکه این اسم جلیل، بر ذات الهی که جامع جمیع صفات کمالیه است اطلاق می‌شود و بر سایر اسماء تقدّم دارد و حاوی معانی تمام اسماء حسنى است. اما اسمای دیگر هر کدام بر یک معنا از آن معانی دلالت دارند و به سایر معانی دلالت ندارند؛ به عنوان مثال اسم شریف «ال قادر» فقط بر قدرت حق تعالی دلالت دارد و بر علم خدا دلالت ندارد و اگر بر برخی اسماء مانند «الحی» دلالت دارد بالالتزام است، نه اینکه مفهوم آن اسم معنای مطابقی «ال قادر» باشد.

مطلوب دیگر این است که مشار اليه و مرجع ضمیر در مثل آیه‌ی شریفه‌ی **(إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ)** یا **(إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)**، همین لفظ جلاله است و در مثل **(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ)** جایز است ضمیر اول ضمیر شأن یا اشاره به ذات و مسمای «الله» باشد. چنان‌که ضمیر دوم جایز است، اشاره به همان ذات و یا در مورد «الله» باشد.

به هر حال در کتاب‌های شرح اسمای حسنى و در کتب ادعیه پیرامون این لفظ که اجل الفاظ و اشرف کلمات است مطالب بسیار گفته شده و روایات

در فضیلت آن زیاد است از جمله روایت است از حضرت صادق علیه السلام که کسی که ده مرتبه «یا الله» بگوید به او گفته می‌شود:

«لَبِيْكَ عَبْدِيْ! سَلْ حَاجَتَكَ تُغْطِهَ»^۱

بلی بنده‌ی من حاجت را سؤال کن تا به تو عطا شود.

و اما «واحد»، یکی از اسمای حسنی است اما در بین اسمای حسنی به عقیده به معنای آن و به اسم شریف «احد» عنایت خاصی است و بدون اقرار به آن، به وسیله‌ی کلمه‌ی توحید، اسلام کسی محقق نمی‌شود و بدون درک معنای آن و اعتقاد به آن، ایمان حاصل نخواهد شد.

برحسب روایتی که صدوق در توحید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، اطلاق واحد بر خدا به دو معنا جایز است: یکی به معنای اینکه برای او شبیه و نظیری نیست، و دیگر به این معنا که نه در وجود یعنی در عالم خارج، نه در عقل و نه در وهم، انقسام پذیر نیست؛ یعنی هیچ‌گونه ترکیب و تجزیه‌ای در او متصور نیست.^۲

پس از این مقدمه بسیار کوتاه می‌گوییم:

حضرت عبدالعظیم گفت: من می‌گویم: الله تبارک و تعالیٰ واحد است؛ یعنی یگانه و یکتا است، نه عضو و جزئی دارد و نه عدیل و همانند و بی‌شریک و بی‌نظیر، بی‌همانند و بی‌همتا است.

خدای بسی عدیل و بسی همانند منزه از چه و از چون و از چند
بری از شبه و از مثل و نظیر است عظیم است و علیم است و قدیر است

۱. وسائل الشیعه، باب آنہ يستحب أن يقال في الدعاء...، ح ۸۰۷ ۸۸۷

۲. التوحید، باب معنای الواحد و التوحید و الموحد، ح ۳، ص ۸۳

بسویش جمله را دست نیاز است خلائق را تمامی کارساز است

«لَيْسَ كَمِثْلُهُ شَيْءٌ»؛ او یگانه‌ای است که مثل او چیزی نیست. همه مخلوق‌اند او خالق، همه فقیرند او غنی و همه ناتوان و عاجزند، او قادر و توانا است. همه مسبوق به غیرند او سابق بر همه است؛ چیزی مثل او نیست خواه اشیاء خارجی باشند یا ذهنی، خواه کل یک شیء باشد یا جزء آن، آن جزء مابه‌الامتیاز آن شیء از اشیای دیگر باشد یا مابه‌الاشتراك حقيقی او با سایر اشیا باشد.

پس او چیزی است که هیچ چیزی او نیست و به این شناخته می‌شود که هر چه را بگوییم، ببینیم، در ذهن بیاوریم و تصور کنیم او آن نیست و غیر از آن است؛ چون معنای مثل نداشتن و چیزی مثل او نبودن این است که غیر از هر چیز باشد، و الا لازم شود که آن چیز مثل او باشد.



خارج عن الحَدِّيْنِ حَدُّ الْاَبْطَالِ وَ حَدُّ التَّشْبِيْهِ

و ذات او خارج از دو حد ابطال و تشبیه است.

در شرح و تفسیر این جمله‌ی بزرگ و پر معنا تذکر این نکته لازم است که از روایاتی که از حضرت جواد علیه السلام روایت شده استفاده می‌شود که توصیف باری تعالی به «خارج عن الحَدِّيْنِ حَدُّ الْاَبْطَالِ وَ حَدُّ التَّشْبِيْهِ» توصیف ذات باری جل شأنه به این وصف است؛ یعنی ذات او خارج از این دو حد است.^۱

۱. مخفی نماند که در نسخه‌ای که طبع شده ابتدا بحث در این جمله را به ابطال و تشبیه در صفات مربوط شمرده و اظهار نموده‌ایم که با توجه به این روایات معلوم می‌شود بحث مربوط به ذات است اما چون اصل آن مطلب نیز فی حَدٌّ نفْسِهِ صَحِّيْحٌ است و با كَلَّ بحث هم بی ارتباط نیست و جمله‌ی «خارج عن الحَدِّيْنِ...» به اطلاقی بحث از صفات را نیز شامل می‌شود آن بیان را در اینجا به عنوان پاورقی می‌آوریم: خارج عن الحَدِّيْنِ... یعنی خدا از دو حد خارج است یعنی محدود به این دو حد و معروف به این دو تعریف نیست. اول حد ابطال که از فرط پرهیز از قول به ترکیب یا اثبات صفت بر او - عز اسمه - بالمرأة صفات ثبوته را از او نفی نماید، و ذات باری تعالی را العیاذ بالله، فاقد صفاتی مثل علم و قدرت بشمارد. دوم حد تشبیه که خدا را در صفاتش تشبیه به خلق نماید و علم، قدرت و بعضی صفات دیگر را مثل دیگران غیر ذات او بداند، بلکه در اینجا هم به امر بین امرین قائل باشد و صفات باری تعالی را عین ذات او بداند و غیر او نداند. نه این صفات را از او نفی نماید که مخالف با ضرورت عقل و شرع است و نه صفات او را تشبیه به خلق کند و زاید بر ذات او بداند؛ چنان‌که ذات او را نیز به چیزی نمی‌توان تشبیه نمود حقیقت صفات او را که عین ذات او است، مثل ذات او منزه از شناخت است. ما می‌دانیم که علم او زاید بر ذات او نیست و مثل علم مخلوق نیست چنان‌که می‌دانیم او به همه چیز عالم و دانا است.

۱. علامه مجلسی رضوان الله تعالیٰ علیہ از کتاب شریف محسن بر قری روایت فرموده است که از حضرت جواد علیہ السلام سؤال شد:

«ایجوز آن یقال لله: آنے موجود؟ قال: نعم تخرجه من الحدین حد الابطال و حد التشیه»^۱

۲ و ۳. صدقه اعلیٰ الله مقامه در دو روایت از حضرت جواد علیہ السلام روایت نموده است که از آن حضرت سؤال شد:

«ایجوز آن یقال: ان الله عز و جل شيء؟ فقال: نعم تخرجه عن الحدین و حد التعطيل حد التشیه»^۲

حد ابطال و تعطیل این است که ذات را چنانکه موضوع برای حمل عنوانی بر او مثل جسم و جوهر قرار نمی‌دهیم و سایر عنوانین خاصه را که بر مخلوقات اطلاق می‌شود از او سلب می‌کنیم، موضوع هیچ عنوانی از عنوانین عامه مثل شيء و موجود هم ندانیم و حد تشیه این است که چیزی را که به تصور ما در می‌آید بر او حمل کنیم، چه آن چیز وجود خارجی داشته باشد که در این صورت البته مستلزم شرک نیز هست و چه آن که فقط وجود ذهنی داشته باشد و فقط در ذهن تصور شده باشد. و به عبارت دیگر می‌گوییم: چون کنه و چیستی خداوند متعال، منزه از تصور و توهمند است از این جهت هر چیزی تصور شود که بر او حمل شود و گفته شود او

۱. بخار الانوار، ۲۶۵/۳.

۲. التوحید، باب ۷، ح ۱ و ۷، ص ۱۰۴ الاصول من الكافی کتاب التوحید، باب اطلاق القول بأنه

شيء، ح ۸۲/۱.

آن است، او آن نیست و آن چیز حمل بر او نمی‌شود و صادق بر او نیست و فرض صدق آن بر او، مستلزم تشبيه به غیر است.

بنابراین اگر او به حکمی محکوم نشود و اخبار از او داده نشود، تعطیل و ابطال و ترک اعتراف و اقرار به او خواهد بود، و اگر محکوم به حکمی گردد و او را شئ متوهم در ذهن و متصور بگویند او را تشبيه به آن چیز متصور کرده و به اشیایی که در ذهن متصور می‌شوند تشبيه نموده‌اند؛ پس شخص بین دو امر و دو محذور قرار می‌گیرد که به هر کدام التزام داشته باشد باطل است و خروج از این دو بن بست و اقرار و اعتراف به ذات او لازم می‌باشد.

توضیحًا برای روشن شدن این مطلب دقیق می‌گوییم اخبار از صفات و اسماء الحسنی مثل الخالق، القادر، الرازق و العالم و اطلاق آنها بر خداوند متعال به طور یقین صحیح و کتاب و سنت بر آن ناطق است و همچنین سلب صفات سلیمانی از او، عزّ اسمه بی‌اشکال است. هر چند صحت این اطلاق نیز توقف بر جواز اخبار از ذات و اعتقاد به آن دارد و بین همان دو محذور است. به هر حال اخبار از کنه، حقیقت و ذات الله تعالیٰ به اینکه او شئ معین است اگر چه بالذهن باشد صحیح نیست؛ زیرا تصور ذات و کنه او برای احدی حتی انبیاء اولی العزم و ملاکه‌ی مقرب هم ممکن نیست پس او به عنوان قضیه‌ی موجبه موضوع اثبات محمول و عنوان خاصی نمی‌شود و تعریفی مثل الانسان حیوان ناطق یا جوهر و یا عَرَض که بر انسان صادق می‌شود، بر ذات او جلت عظمته صادق نمی‌باشد و ذات او به تعریف در

نمی‌آید؛ زیرا این فرع متصور بودن کنه و حقیقت است که غیر ممکن است و هرچه را گفته شود که آن ذات خدا و کنه اوست موجب دو محذور و متوقف بر دو امر محال است، اول: معرفت و تصور کنه و ذات باری تعالی، دوم: تشبيه او به غیر و ما يتصور في الذهن.

و حاصل اينکه در اخبار از ذات و کنه، خدا امر داير بين تعطيل و امتناع از اخبار و اقرار يا اخبار و تشبيه است که هر دو باطل است و خروج از اين دو محذور به همين است که حضرت جواد عليه السلام برحسب اين روایات بيان فرموده‌اند و حضرت عبدالعظيم عليه السلام نيز در ضمن عرض دين خود به حضرت هادي عليه السلام خارج بودن خدا از اين دو حد را به عرض رسانده است اگر چه چگونگي آن را بيان نكرده و مثل اين است که به وضوح آن في ما بين خود و امام عليه السلام اكتفا کرده است، و ما حاصل اين روایات اقرار و اعتراف و اعتقاد به ذات بانه موجود و شيء بدون قول به تشبيه است و الله هو العالم بذاته و صفاته و نعوذ بالله ان نقول فيه ما لم يقله هو سبحانه و تعالى و انبیائه و اولیائه.

در کتاب شریف توحید روایت است که ابن ابی نجران گفت: سؤال کردم از ابی جعفر ثانی (حضرت جواد عليه السلام)

«فقلت: أتَوْهُمْ شَيْئاً؟»

خداؤند متعال را شيء توهّم کنم؟

«فقال: نعم غير معقول و لا محدود فما وقع وهمك
عليه من شيء فهو خلافه لا يشبهه شيء، و لاتدركه

الأوهام، كيف تدركه الأوهام و هو خلاف ما يعقل و
خلاف ما يتصور في الأوهام إنما يتوقع شيء غير
معقول و لا محدود»^۱

خداؤند متعال شيء غير معقول و غير محدود است
پس آنچه وهم بر آن واقع شود و در وهم آید، آن او
نیست و چیزی شبیه به او نیست و اوهام او را درک
نمی‌کند.

علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالیٰ علیه در بیان مربوط به این حدیث شریف
می‌فرماید: مفاهیم و معانی بر دو قسم‌اند. مفاهیمی که عمومیت و شمول
دارند و چیزی از اشیاء نه ذهنی و نه عینی از آنها خارج نمی‌باشد و همه را
شامل‌اند مثل مفهوم شيء، موجود و مخبر عنه، و بنابراین بر غیر قابل تعقل
و تصوّر و غیر محدود اطلاق می‌شوند، و مفاهیمی می‌باشند که عند الاطلاق
مصاديق آنها توهّم و تصوّر می‌شود. اطلاق مفاهیم قسم اول بر خداوند
متعال اثبات و نفي انکار، ابطال و تعطیل است، و نفي اطلاق آنها بر الله
تعالی ابطال، تعطیل و انکار است. از این رو امام علیه السلام اجازه می‌دهد که
گفته شود «الله موجود» یا «الله شيء»، زیرا از آن مصدق در ذهن متصرّر
نمی‌شود و چون مفهوم آن عام است و بر غیر متصرّر و منزه از آنکه به
تصور در آید صدق می‌کند، بلکه مفهوم متصرّر و مصدق ذهنی خاصی
ندارد بر خداوند متعال اطلاق می‌شود و صادق است و هر چه در ذهن
متصرّر شود که آن مفهوم آن است. خدا آن نیست و آن چنان نیست و منزه

۱. التوحيد، باب ۷، ح ۶، ص ۱۰۶.

از آن است که آن باشد. بنابراین اطلاق شیء و موجود بر خداوند متعال، خارج از حد تعطیل و ماذون و مجاز است و اثبات است و نفی شیء و موجود از او در حد ابطال، انکار، تعطیل، ماذون و مجاز نیست.

و بالجمله می‌توان گفت که از این احادیث و روایات استفاده می‌شود که چون معرفت حقیقت ذات و کنه حق تعالی، محال است و شیء غیر محدود قابل تصوّر و تعقّل نیست لفظ، اسم و نوانی که بر آن دلالت داشته باشد نیز وجود ندارد و در مقام تعریف و اشاره به آن ذات، فقط از این عناوین عامه مانند موجود، شیء، حق و ثابت استفاده می‌شود و این نهایت شناخت و معرفت ذات است که باید همه آن را داشته باشند و اگر کسی حذراً عن التشییه چنانکه از آن ذات مقدس خبر می‌دهد که لیس بجسم و لا صوره و لا جوهر و لا عرض، لیس بشیء و لیس بمعوجود و لیس بحق بگوید به خلاف اول که ایمان، اعتراف و اقرار است تعطیل، الحاد و انکار است، و این جواب از این شبیه هم هست که کسی بگوید اگر الله تعالی به کنه و به حد و تعریفات و توصیفاتی که ممکنات به آن شناخته می‌شوند، در تصوّر و تعقّل کسی در نمی‌آید پس چگونه به او اشاره می‌شود؟ جواب این است که به همین عناوین عامه و به همین که او شیء است که بر ذات او غیر از این عناوین صحت اطلاق ندارد و لفظ خاصی که بر کنه ذات او دلالت داشته باشد مثل وجود به معنایی که قائل به اصالة الوجود می‌گوید وجود ندارد، و به طور مثال چنانکه در مورد هر پدیده، هر نقش، هر بنا و هر امر حادث اگر پدید آورنده و صانع، نقاش، بنا و محدث آن را ندیده باشیم و وصف او

را نشنیده باشیم به وجود او حکم می‌کنیم و غیر متصوّر بودن شکل او مانع از حکم به وجود او نیست. استحاله‌ی تعلق ذات باری تعالیٰ نیز مانع از اطلاق شیء و موجود بر او و اشاره به او نیست و غایت و نهایت معرفت ذات او همین «أنه شيء موجود، وليس كمثله شيء» است، و معنای اینکه خارج از حدّین است همین است که منزه از تعطیل و ابطال و منزه از تشییه است که با اثبات آنّه شیء و موجود و قادر و عالم، وليس كمثله شيء اقرار به او و ایمان و اعتقاد به او حاصل می‌شود و این به این معنی نیست که ذات او امر بین امرین است بلکه مقصود این است که در ارتباط به اقرار و اعتراف به او و باور به او عقیده امر بین امرین است به این معنا که هم اقرار به وجود الله است، و هم تنزیه از تشییه است در مقابل انکار یا اقرار و تشییه اثبات ذات و نفی تشییه است که بین آن دو است و به عبارت دیگر عدم ثبوت یا ثبوت و تشییه مقابله ثبوت و عدم تشییه است. به هر حال چه تعبیر به امر بین امرین دقیق باشد یا نباشد مطلب معلوم است و کلام در هویت و کنه باری تعالیٰ نیست تا کسی بگوید: تعطیل و تشییه نقیضین نیستند؛ زیرا ارتفاع هر دو ممکن است نه تعطیل است و نه تشییه پس اگر تعطیل و تشییه نیست پس چیست و بگوید فراتر است و حق است آن هم نه به آن معنا که ثابت است و واقعیت و حقیقت دارد خالق و موجد اشیاء، بر طبق حکمت و مصلحت است و نه به معانی دیگر که در تفاسیر از حق بیان شده و مثل راغب در مفردات القرآن بیان کرده است حق به این معنی که در مقابل آن عدم است نه عدم خود او بلکه عدم همه اشیاء و حق غیر

متناهی که هر چه هست او است و غیر از او باطل و عدم صرف است این معنا از خارج عن حد الابطال و التشبيه معنای عجیبی است که با این بیان، مغالطه‌آمیز شده است. در این روایات مسئله‌ی اثبات و اقرار به وجود خدا و نفی ابطال، انکار و تعطیل مطرح است مسئله‌ی چیستی خدا و سخن از کنه او مطرح نیست تا کسی آن را حق بگوید یا وجود بگوید؛ وجودی که غیر متناهی است و غیر او باطل است، باطل حقیقی و عدم محض این حرف‌ها از این روایات استفاده نمی‌شود خدا است، و ذاتش ذات او است، این روایت عرضِ دین و روایات مشابه آن را به این معانی که به قول بعضی از قائلین به آن در بین عامه در قرن هفتم و در بین خاصه در قرن دهم مطرح شده است تفسیر نمی‌شود و به مکتب اهل بیت علیهم السلام و معارف اصل و اصیل ایشان نباید نسبت داده شود.

خدا شیء است و موجود است یا وجود دارد و اطلاق این‌گونه عناوین عامه بر خداوند متعال جایز است و هم چنین خدا حق است به معنای این که ثابت است و عالم را طبق حکمت آفریده و به باطل خلق نکرده و غیر او باطل یعنی ثابت نیست، اما خدا حق است به این معنا که حق است و وجود است و مقابل آن باطل و عدم است که وجود شیئی و چیزی نقیض آن باشد، این معنا با قرآن، با روایات، با وجودان، با اسماء الحسنی، بالرحمان و الرحيم، بالخالق، البديع، الرزاق، المحی، المیت، المعز، المذل، المجیب، الشافی، الغفار و التواب و... موافق نیست و مخالف است. وجود شیء و یا عدم شیء؛ یعنی بود یا نبود آن شی نه وجود یا عدم به معنای مستقل که چیزی غیر از وجود

نباشد و وجود آن وجود، وجود باشد و عدم آن عدم وجود باشد.
خدا حق است یعنی ثابت، دائم، ازلی و ابدی است و غیر او باطل؛ یعنی
زایل و فانی است و معنای:

الاکل شئ ماخلا الله باطل وكل نعیم لا محاله زائل^۱

همین است و از همین جهت اصدق شعر است اما اگر گفته شود خدا
حق است یعنی همه او است یا غیر از او نیست و دایر بین امرین است یا
حق است و وجود، و یا باطل و عدم و آسمان و زمین و همهی مخلوقات
که باطل اند اگر باشند و خدا هم که حق است یا حق که خدا است هم
باشد، اجتماع نقیضین و حق و باطل لازم می‌شود اینها صحیح نیست؛ زیرا
حق و باطل نقیضین نیستند و اجتماع هر دو ممکن است هم باطل به معنای
صحیحش که موجودات محدثه می‌باشند وجود دارند و هم حق و وجود
ثبت ازلی ابدی و محدث ممکنات وجود دارد و معنای این که خدا واجب
الوجود است این است که وجودش واجب است و عدمش ممتنع است نه
اینکه وجودش وجود است و در مقابلش، عدم است که نفی ممکن الوجود
موجود بالوجودشان شود. آیات قرآن کریم، از «بسم الله» سوره‌ی
«فاتحة الكتاب» تا الناس سوره‌ی «ناس» بر این معنا صراحت دارد هم
رحمان، راحم، خالق، رازق، مالک، حق، ثابت، مصور، قادر، حافظ و غفار
و... وجود دارد و هم مرحوم، مخلوق، مرزوق، مملوک، محفوظ و مغفور
و... وجود دارد.

و مخفی نماند که از کلمات بعضی استفاده می‌شود که چون معنای خروج از حد تعطیل و از حد تشبیه امر بین امرين تعطیل و تشبیه یا انکار و تشبیه نیست پس باید شیء چهارمی باشد فراتر از این سه و آن حق و وجود است به همان معنای شیء غیر متناهی مقابل باطل و عدم و مثل اینکه می‌خواهد بگوید خروج از حدین به اطلاق شیء بر او که معنايش عام است نیست بلکه خروج از حدین اثبات ذات و اخبار از ذات و ما به الذات الذات است و آن حق و وجود است و به حدیث اول از کتاب التوحید استشهاد کرده است که سند آن به جناب هشام بن الحكم منتهی می‌شود که حدیثی بسیار پر مطلب و مشحون به حقایقی گران‌بها از معرفة الله است. در ضمن این حدیث شریف می‌فرماید:

«وَ لَا يَدْعُ مِنِ الْأَيَّاتِ صَانِعَ الْأَشْيَاءِ خَارِجًا مِنَ الْجَهَنَّمِ
الْمَذْمُومَتِينَ إِحْدَاهُمَا النَّفِيُّ إِذْ كَانَ النَّفِيُّ هُوَ الْإِبْطَالُ
وَ الْعَدْمُ، وَ الْجَهَةُ الثَّانِيَةُ التَّشْبِيهُ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ مِنْ
صَفَةِ الْمُخْلوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَ التَّأْلِيفِ الْغَيْرِ»^۱

که گفته شود از این جمله‌ی «وَ لَا يَدْعُ مِنِ الْأَيَّاتِ صَانِعَ الْأَشْيَاءِ...» استفاده می‌شود که از «خارج عن حد ابطال و حد تشبیه» مراد اقرار و اثبات انه شیء او موجود نیست باید صانع اشیاء بعنوانه الخاص و بذاته الخاصة که آن حق است و وجود است و غیر متناهی است اثبات شود که متضمن نفی ابطال و تشبیه است و قول بانه شیء اعم از نفی و اثبات تعطیل و تشبیه

۱. التوحید، باب ۳۶، ح ۱، ص ۲۴۶.

است و اگر دلالت بر نفی ابطال داشته باشد بر نفی تشییه دلالت نمی‌کند و از این رو در این روایت می‌فرماید، باید صانع اشیاء چنان اثبات شود که نفی تعطیل و تشییه هر دو باشد بنابراین می‌توان گفت که کلام حضرت عبدالعظیم خارج عن الحدیث... عباره اخیری از حق و وجود و غیر محدود و غیر متناهی است که آن بزرگوار یا به طور اجمال به خارج عن الحدیث آن اعتراف کرده است که با عدم معرفت بانَ الخارج عن الحدیث حق و وجود به آن ایمان داشته یا با معرفت به آن به تعبیر از حق و وجود به آن اکتفا کرده باشد. جواب اما در اینکه قول بانه شیء او موجود اخراج از حد تعطیل و تشییه باشد بیانش این است که تشییه یا در ذات است یا در صفات و در این روایات آنچه که مورد نظر است انکار ذات یا تشییه ذات است «و قول بانه شیء او موجود» نه تعطیل است و نه تشییه و امتناع از قول به تعطیل یا تشییه است. ظاهر این روایات این است که سائل از خطر وقوع در تعطیل و تشییه نگران بوده است که با چه لفظی ذات الهی را اثبات و از آن خبر دهد و لذا از لفظ موجود و شیء پرسیده است امام علیہ السلام می‌فرماید: این تعبیر خطر تعطیل و تشییه را ندارد بلکه خروج از هر دو است و از روایت هشام هم بیشتر از دو صفت «هو صانع الاشياء» و «هو خارج عن الحدیث» استفاده نمی‌شود صفت اول، ثبوتی و صفت دوم، تنزیه است. «ای منزه عن الحدیث» که تعبیر از او به شیء مفهوم تعطیل و تشییه را ندارد و بر اثبات ذات دلالت دارد و عباره اخیری لفظی را بر او اطلاق کرده که نه

مفهوم ابطال دارد و نه مفهوم تشبيه چون در مقام اخبار از او عزَ اسمه ممکن است لفظی گفته شود که اگر چه گوینده‌ی آن خدا را منزه از تعطیل و تشبيه بداند اما مفهوم آن انکار یا تعطیل و یا تشبيه باشد، اما به شیء و موجود دلالت بر ذات و اقرار به ذات دارد بی آنکه بر آن مفاهیم دلالت داشته باشد.

در خاتمه‌ی این بحث دقیق، این را هم اضافه می‌نماییم که بعضی گفته‌اند مراد از ابطال و تعطیل ترک اثبات وجود خداوند متعال که بدیهی است نیست، بلکه مراد از آن، تعطیل در تعبیر از حقیقت ذات الوهیت به الفاظ و معطل ماندن عقل از معرفت ذات او عزَ اسمه است که چون لفظ دال بر آن وجود ندارد در اثبات آن ذات مقدسه و اعتراف و اقرار به آن به عنایین عامه مثل شیء، موجود و ثابت اکتفا می‌شود و اسماء الحسنی مثل القادر و العالم به این اعتبار که دلالت بر ذات یا شیء موجودی که قدرت و علم دارد، دلالت بر ذات و صفت هر دو دارند و اثبات آنها اثبات ذات و شیء نیز هست.

علامه‌ی مجلسی می‌فرماید:

«حدَّ التعطيل هو عدم اثبات الوجود و الصفات
الكمالية و الاضافية له، و حدَّ التشبيه الحكم
بالاشراك مع الممكنتات في حقيقة الصفات و
عوارض الممكنتات». ^۱

«اقول: اذا كان حدَّ التعطيل ما ذكره بالتفصيل فلا

۱. مرآة العقول، كتاب التوحيد، باب اطلاق القول بأنه شیء، ذیل حديث ۲، ۲۸۲/۱.

يخرج منه بالقول بأنه شيء. و حد التشبه لا ينحصر بالاشراك مع الممكناًت في حقيقة الصفات بل يكون بالاشراك في حقيقة الذات مثل ما يقوله القائل باصالة الوجود و الله هو العالم و نستغفره و نتوب اليه من الورود في المباحث التي لم يكلفنا بالورود فيها لعجز عقولنا عن ادراكيها او لصعوبة فهمها و لكونها من مزال الاقدام و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم».





وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجَسْمٍ وَلَا صُورَةً وَلَا عَرَضًا وَلَا جَوْهَرًا^۱

او نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر

در سلب جسمیت، صورتیت و عرضیت و جوهریت تفاوت نمی‌کند که
اینها را بر طبق اصطلاح اهل معقول تفسیر کنیم که از محقق طوسی
علیه الرحمه نقل شده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل

یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود

ممکن دو قسم گشت بدان جوهر و عرض

جوهر به پنج قسم شدای نظام عقدا

جسم و دو اصل وی که هیولا و صورت است

پس نفس و عقل این همه را یادگیر زود

نه قسم گشت جنس عرض این دقیقه را

اندر خیال جوهر عقلی به من نمود

کم است و کیف و این و متنی و مضاف و وضع

پس فعل و افعال دیگر ملک یاد رود

۱. هر چند از «لیس کمیله شی» نیز بالالتزام تنزه باری تعالی از جسمیت و سایر صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می‌شود اما از جمله‌ی «لیس بجسم...» بالمقابل تنزه خداوند متعال از صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می‌شود.

پس واجب الوجود از اینها منزه است

او بوده است بیشتر از بود هر چه بود

و خواه اینکه این کلمات به معنای عرفی که شاید اظهر باشد معنا شوند که جسم یا به معنای جسد یا هر چیزی که ابعاد ثلثه داشته باشد (طول و عرض و عمق) معنا شود، و صورت، به معنای متشكل بودن به شکل که به آن اشکال مختلف از هم تمیز داده می‌شوند و عرض هم در اصطلاح عرفی چیزی است قائم به غیر و در محل است؛ و به عبارت اخیری جوهر که عرفان در مقابل عرض است و نه جوهر در مقابل معانی دیگر که در اصطلاح منقسم به پنج قسم و یکی از دو قسم ممکن است اما جوهر به معنای ذات الشئ و حقیقت الشئ مراد نیست.

به هر حال خدا منزه از این معانی است اعم از اینکه معانی اصطلاحی مقصود باشد یا معانی عرفی در مقابل معانی دیگر.



بَلْ هُوَ مَجْسِمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّورِ وَ خَالقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ^۱

خداؤند مجسم اجسام و صورت‌بخش صورت‌ها و
آفریننده‌ی اعراض و جواهر است.

اجسام، اعراض، جواهر و صور خود به خود وجود نیافته‌اند و وجودشان قدیمی، دائمی و بی‌نیاز از خالق و آفریننده نیست؛ همان‌طور که قرآن مجید می‌فرماید:

(أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخالقُونَ؟)^۲

آیا خلق شده‌اند (این پدیده‌ها، اجسام، اعراض، جواهر و صور) بدون خالق یا اینکه خودشان خالق خود هستند.

بدیهی است بالفطره پاسخ این است که به هر دو صورت وجود اینها متصور نبوده و ممتنع است. همه‌ی اینها از به وجود آوردن خود عاجزند، چنان‌که کسب وجود از مثل خودشان نیز معحال است و مثل این است که گدایان از هم نان بگیرند و وام خواهان به یکدیگر وام بدھند به گفته‌ی شاعر:
 گدایی را گدایی میهمان شد گدا بهر گدا جویای نان شد^۳
 زمسکینان کویک نان از پس مسکین طلب کرد کفی نان از پس مسکین طلب کرد

۱. امالی شیخ صدق، ص ۴۱۹.

۲. سوره‌ی طور، آیه‌ی ۲۵.

۳. قرآن مجید با ترجمه‌ی شعر فارسی، صفحه‌ی ۲۷۸.

که نتوان حاجت الا از غنسی خواست
همه بسیما یه و درویش باشند
جهان از تو غنسی و بسی تو درویش
نشد کارش از آن بسیما یگان راست
گدایان گر کم و گر بیش باشند
زهی در وحدت وجود و غنا پیش
بنابراین خدا که مجسم اجسام و مصوّر صور است، اگر جسم یا صورت
باشد، خود محتاج به مجسم و مصوّر خواهد بود.

از این رو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«بِتَشْعِيرِ الْقَشَاعِرِ عُرِفَ أَنْ لَا يَشْعُرُ لَهُ، وَ بِمَضَادِهِ بَيْنَ
الْأَمْرِ عُرِفَ أَنْ لَا يَضِدُّ لَهُ وَ بِمُقَارِنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ
لَا يَقْرِئَ لَهُ»^۱

نشاید وجود جهان بسی خدا ابتدا
چگونه بود بسی خدا ابتدا
بباید یکی هستی خانه زاد که بر دی بود جمله را اعتماد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.



وَ رَبُّ كِلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُخْدِلُهُ

ورب هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن است.

رب به معنای تربیت‌کننده و رساننده‌ی آن شیء از نقص به کمال است و تربیت به این معنا در موجوداتی صورت‌پذیر است که تمام کمالات آنها یا بعضی کمالاتشان فعالیت نداشته باشد و بالقوه حائز استعداد کمال باشند تا پرورش و تربیت در آنها مؤثر شود و آنها را از نقص به کمال و از قوت به فعالیت برسانند. بنابراین جمله‌ی «رب کل شیء» دلالت دارد بر اینکه همه‌ی اشیاء، نیاز به تربیت دارند و چنان فعالیتی که نیاز به مربی نداشته باشد ندارند؛ هر چند مجردات و عقول باشند که قائل به وجود آنها آنها را فعالیت محض بدانند و قول به آنها و اینکه صدور مخلوقات غیر مجرد باید مترتب بر صدور و خلقت آنها باشد مستلزم معاایب و مفاسد متعدد است.

معنای دیگر آن، سید، صاحب و مالک است و کسانی که مخلوقات را بر دو صنف می‌دانند، باید بگویند از اضافه‌ی رب به کل شیء فهمیده می‌شود که مراد معنای دوم است؛ چون با وجودی که مخلوقات بر دو قسم باشد، به معنای اول، اضافه‌ی رب به کل شیء محتاج به تفسیر و توجیه است. بنابراین معنای این می‌شود که از اوصاف خداوند متعال این است که صاحب هر چیز و مالک آن و قراردهنده و پدیدآورنده‌ی آن است.

مخفى نماند که صفاتی که حضرت عبدالعظیم در مقام عرض دین در این چند مورد بیان داشته است برخی، از صفات سلیم است و بعضی، از صفات ثبوته فعلیه است که البته مصدر آن صفت ثبوتهای ذاتیه است؛ زیرا همهی صفات فعلیه برگشتشان به صفت علم و قدرت است و دلالت بر صدور فعل و ظهور خارجی قدرت دارند.

مطلوبی که قابل توجه این است که در اینجا مسائل متعدد دیگری نیز در ارتباط با عرض عقاید وجود دارد که حضرت عبدالعظیم حسنه آنها را بیان نکرده است؛ مانند عقیده به علم و قدرت خدا و مسئله‌ی کلام و اراده که ظاهراً به وضوح واگذاشته است.

علاوه بر اینکه از همین جمله‌ها به التزام استفاده می‌شود، نه این که از بیان آن غفلت شده باشد. و ممکن است مقصود، بیان عقایدی بوده که بین شیعه و سایر فرق به خصوص اشعاره مورد اختلاف بوده است و غرض، بیان عقیده‌ی حق در این مسائل مختلف فيه بوده است که در بعضی جمله‌ها نظر بر همین بوده است.

و نکته جالب این است که این توصیفاتی که از خداوند متعال شده است یا از صفات ثبوته فعلیه است و یا از صفات سلیم که از ذات سلب می‌شود و ذات باری تعالی از آن منزه است فقط از جمله‌ی «خارج عن الابطال» اثبات صفات ثبوته ذاتیه استفاده می‌شود. اما از گنه و حقیقت این صفات که مثل ذات، منزه از ادراک است سخنی به میان نیامده؛ زیرا سخن گفتن از آن ممنوع و منهی عنه است.

و از اینجا معلوم می‌شود که هر بحثی از این صفات ذاتیه مثل علم و حیات که به بحث از حقیقت این صفات مربوط می‌شود، جایز نیست و معرض اضلال و ضلالت است. چه جامع و کامل است این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«**دُعَ القَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَ الْخُطَابَ فِيمَا لَمْ تَكُلُّفْ،**
وَ امْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خَفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَ عِنْدَ
حِيرَةِ الْضَّلَالَةِ خَيْرٌ مِّنْ رَكْوبِ الْأَهْوَالِ»؛^۱

گفتار در آنچه را نمی‌شناسی واگذار، و سخن در آنچه مکلف به آن نشده‌ای و از طی طریقی که از ضلالت آن بیم داری خودداری کن؛ زیرا خود نگهداری از حیرت گمراهی، بهتر است از ابتلای به اهوال.

به عقل نازی حکیم تا کسی؟ به فکرت این ره نمی‌شود طی
 به کنه ذاتش خرد برد پس اگر رسد خس به قعر دریا
 و چه نیکو سروده است فاضل معتزلی /بن ابی الحدید:

وَ اللَّهُ لَا مُوْسِى وَ لَا، عِيسَى الْمَسِيحُ وَ لَا مُحَمَّدٌ
 عَلَمُوا وَ لَا جَبْرِيلٌ، وَ هُوَ إِلَى مَحْلِ الْقَدْسِ يَصْعَدُ
 كَلا وَ لَا إِنْفُسَ الْبَسيطَهُ لَا وَ لَا عَقْلَ الْمُجْرَدَ
 مِنْ كَنهِ ذاتِكَ غَيْرَ انْكَ وَاحِدَيِ الذَّاتِ سَرْمَدَ

۱. وسائل الشیعه، کتاب القضا، باب وجوب التوقف والاحتیاط فی القضا، ح ۳۴۶، ۲۰

من انت یا رسطو و من، افلاط قبلک یا مبلد
و من ابن سینا حین قرّر ما بنيت له و شید
هل انتم الا الفراش رأى الشهاب وقد توقّد
فدننا فاحرق نفسه ولو اهتدی رشدًا لأبعد^۱



۱. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديده، ذيل خطبه ۲۳۱، ۵۰/۱۳.



وَ أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
خَاتَمُ الْتَّبَيِّنَ، فَلَا تَبِي بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ شَرِيعَتَهُ
خَاتَمَ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

این است که من می‌گوییم، محمد صلی الله علیه وآلہ
بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او و خاتم پیامبران و انبیا
است پس بعد از او پیامبری نیست تا روز قیامت، و
شریعت او خاتمه و پایان بخش شرایع است؛ پس
شریعتی بعد از آن تا روز قیامت نخواهد بود.

جمله‌ی اولی این مورد همان است که در تشهید نمازهای روزانه هر روز،
نه مرتبه می‌خوانیم: «وَ اشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»؛ شهادت می‌دهیم به
اینکه محمد بنده، رسول و فرستاده اوست.

از این جمله می‌توان عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا را دانست. البته به
معنای عام این کلمه، همه «عبدالله» هستند؛ یعنی همه در ملکیت خدا و تحت
اراده و امر او هستند و برای خود مالک نفع و ضرری نیستند و خلق آنها، نشو
ونما، رشد و تکامل آنها همه از اوست، چنانکه در دعای ابی حمزه است:

«سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَئَيْتَهُ، وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلِمْتَهُ،
وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ، ... وَ الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ»^۱

اما اگر بندهای را تشریفاً به آقا و مولايش نسبت دهند، مناسب این است که

۱. اقبال الأعمال، ص ۱۶۵، صحیفه‌ی سجادیه، ص ۲۲۳.

آن بنده ملتزم به لوازم بندگی او باشد و گرنه در این رابطه صحت، نسبت ندارد؛ چنان‌که اگر مولا بنده‌ای از بندگانش را تشریفاً به خود نسبت داد و او را بنده‌ی خود خواند، آن بنده‌ای خواهد بود که در برابر مولا تسليم مغض، بی‌هوا و بی‌اراده است. بنابراین وقتی ما به بندگی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآل‌ه شهادت می‌دهیم، به عالی‌ترین مرتبه‌ی بندگی او و تسليم و فرمانبری او از خدا شهادت می‌دهیم؛ امری که هر کس هر چه باشد و به هر مقام مقدسی نائل گردد، به اعتبار درجه‌ای است که از آن کسب کرده باشد.

از این رو پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآل‌ه شخص اول است؛ برای اینکه بنده‌ی اول است. برحسب روایت او اول کسی بود که در هنگام اخذ میثاق از انبیا، به ریویت باری تعالی اقرار کرد.

همچنین، خداوند متعال به این ملاحظه که محمد صلی الله علیه وآل‌ه عبد حقیقی اوست و اتم و اکمل مقامات عبودیت را حائز می‌باشد، او را بنده‌ی خود می‌خواند و می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِيْ أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾^۱

یا اشخاصی را که در سوره‌ی فرقان در آیات کریمه‌ای که مطلع آنها این آیه است:

﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنُهُمْ﴾^۲

به خود نسبت می‌دهد و در حقیقت آنها را به بندگی خود می‌پذیرد.

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.

۲. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳.

بندگی از نوع اول که همه را شامل است جنبه‌ی تکوینی و قهری دارد که احدی نمی‌تواند از آن سر باز زند و ذره‌ای خود مختاری نشان بدهد. اما بندگی از نوع دوم اختیاری و ارادی است. بنده در مسیر این بندگی خود را می‌شناسد و فقر و نیاز خود به خدا را درک کرده و امورش را به او تفویض می‌نماید و در خط اطاعت مخصوص و بی‌چون و چرای مولای خویش قدم بر می‌دارد و زبان حال او این اشعار است:

بنده آن باشد که بند خویش نیست	جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست
گر بُرَدْ خواجه او را پا و دست	دست دیگر آورد کاین نیز هست
نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض	نه سبب جوید ز امرش نه غرض

باری! پس از اقرار به عبودیت و بندگی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، رسالت و خاتمیت آن حضرت و اینکه پیغمبری بعد از آن پیامبر تا روز قیامت نخواهد بود و شریعت او خاتمه‌ی الشرایع و پایان دهنده‌ی همه شرایع و ادیان است و بعد از او تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد را عرضه می‌دارد.

اما اقرار و شهادت به رسالت، شرط حکم به اسلامیت است که تا کسی به آن شهادت ندهد حکم به مسلمان بودن او نمی‌شود و احکام اسلام نیز بر او جاری نخواهد شد، مگر آنکه فطرتش بر اسلام باشد که به تبعیت امر پدر و مادر حکم به اسلام او می‌شود و بعيد نیست که پس از بلوغ نیز مدامی که اظهار خلاف نکرده باشد این حکم بر او جاری است.

در هر حال، بعد از کلمه‌ی توحید و اقرار به وحدائیت خداوند متعال،

کلمه‌ای به عظمت شهادت به رسالت و اقرار به پیامبری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ نمی‌رسد و همان‌طور که در اذان و تشهد بعد از شهادت به توحید قرار دارد، در بین امور اعتقادی نیز بعد از توحید، مقام دوم را حائز است.

از ضمایم ایمان به رسالت، ایمان به این است که آن حضرت، خاتم النبیین است؛ یعنی ختم‌کننده‌ی پیغمبران که بعد از او نبی و پیغمبری نخواهد بود و سرّ اینکه حضرت عبدالعظیم در مقام اعتراف به پیغمبری آن حضرت تعبیر به رسول و فرستاده نموده است که مفهوم واسطه و سفير بین خالق و خلق را دارد و در مقام اقرار به مقام ختمیت، او را «خاتم النبیین» می‌خواند نه «خاتم المرسلین»، ظاهر این است که رسول در معنا و مفهوم اخص از نبی است که هر رسولی نبی است؛ اما هر نبی‌ای رسول نیست. بنابراین برای روشن شدن اینکه عقیده‌اش این است که حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ علاوه بر آنکه خاتم المرسلین است خاتم النبیین نیز می‌باشد، به خاتم النبیین که هر دو مفهوم از آن درک می‌شود تعبیر نمود؛ زیرا ختم نبوت ختم رسالت نیز هست. بدیهی است با خاتمیت نبوت، خاتمیت شریعت نیز ثابت است؛ زیرا آمدن شرع جدید توقف بر آمدن سفير و پیغمبر دارد و بدون آن آمدن دین جدید ممکن نیست.

این خاتمیت در همه‌ی ابعادش بر حسب قرآن مجید و احادیث مسلم و قطعی الصدور ثابت است و منکر آن، منکر ضرورت بین مسلمین است. این دین همان‌طور که برای همه‌ی ازمنه است و

«حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرام محمد حرام الی یوم القيامة»^۱

است، جهان شمول است و برای همه‌ی امکنه نیز دین منحصر به فرد است. بیش از یکهزار و چهارصد سال از ظهور این دین می‌گذرد و مرور زمان هم در این مدت طولانی، این خاتمتیت را تأیید کرده است؛ زیرا در این مدت نه نبوت ثابت، مقبول و معقولی عرضه شد و نه شریعتی که قابل عرضه، جامع، کافی، محکم و وافی باشد از سوی کسی پیشنهاد شده است. این دین، جاودان و پایدار است و همراه طلوع آفتاب و ماه باقی، پاینده و برقرار است. اکمل ادیان و جامع‌ترین شرایع و تعلیمات است و شاید یکسی از اسرار اعطای معجزه‌ی باقیه به حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ که همان «قرآن مجید» است خاتمتیت این دین است که الی‌الا بد این معجزه باقی است و اعلان:

الْكِتَابُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْمُكَبِّرِ
 ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ فَأُتُوا بِإِسْوَرَةٍ مِّنْ مَثِيلِهِ وَادْعُوا
 شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ ذُوْنِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا
 فَأَنَّهُو النَّارُ الَّتِي وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعْدَتُ لِلْكَافِرِينَ﴾^۲

همواره در گوش جهانیان متوجه است که هر مسلمانی در هر عصر و زمان می‌تواند همین اعلان را به دنیا بدهد.

۱. بخار الانوار، ۳۵/۲۶

۲. سوره‌ی بقره (۲)، آیه‌های ۲۳ و ۲۴



**وَأَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ
الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلَى بْنُ الْحَسِينِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى،
ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلَى بْنُ
مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَى ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.**

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ إِنِّي فَكِيفَ
لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقُلْتُ: فَكِيفَ ذَاكَ يَا
مَوْلَايَ؟ قَالَ: لَأَنَّهُ لَا يَرِى شَخْصٌ وَلَا يَحْلِ ثِنْكَرَةٌ
بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا
مُلِئَتْ جَوَارًا وَظَلْمًا

می گوییم (اقرار می کنم) که امام، خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآل‌ه، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و پس از او توای مولای من (امام، خلیفه و ولی امر هستی) آنگاه امام فرمود: بعد از من حسن پسر من (امام، خلیفه و ولی امر است). پس چگونه است حال مردم نسبت به خلف بعد او؟ من عرض کردم: چگونه است این؟ فرمود: برای اینکه شخص او دیده نمی شود و بردن نام او حلال نیست تا بیرون آید. پس پر کند زمین را از قسط و عدل چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

در اینجا تذکر چند امر مناسب است:

اول: سه کلمه‌ی «امام»، «خلیفه» و «ولی امر» مترادف نیستند و اگر چه بحسب مصادق واحدند؛ یعنی بر همان کسی که خلیفه اطلاق می‌شود، امام و ولی امر نیز اطلاق می‌گردد و بر آن که اطلاق امام، صادق است اطلاق خلیفه و ولی امر نیز صادق می‌باشد و این الفاظ در تصدق با هم ملازماند، اما به لحاظ مفهوم مترادف نیستند و از هر کدام بعده از ابعاد شخصیتی که مصادق این عناوین می‌باشد استفاده می‌شود، هر چند لازمه‌ی اتصاف به معنای هر یک، اتصاف به معنای دیگری است. از لحاظ مفهوم ظاهری، امام کسی است که پیشوای همه است و زندگی، رفتار، اعمال و گفتارش برای همه الگو و حجت می‌باشد و همه باید به او اقتدا و تأسی نموده و از ایشان پیروی کنند. بدیهی است چنین کسی باید اعلم و داناترین همه و معصوم از خطأ و اشتباه باشد، در غیر این صورت امامت در وجود او تحقق نخواهد یافت؛ زیرا در صورتی که اعلم و معصوم نباشد کسی که از او پیروی می‌نماید به صلاحیت او و صحت راهی که طی می‌کند نمی‌تواند اعتماد داشته باشد، و با جواز خطأ و اشتباه راهنمای احتمال در بیراهه بودن، طی طریق به او، عقلاً شایسته نیست؛ چنان‌که شرعاً نیز تجویز یا ایجاب طی چنین طریقی جائز نمی‌باشد.

از آیه‌ی کریمه‌ی:

﴿وَإِذَا بَتَّلَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلْمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ

لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرْبِتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي

الظَّالِمِينَ﴾^۱

و همچنین از حدیثی که در تفسیر این آیه و درجاتی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام طی کرد تا به مرتبه امامت رسید، عظمت مقام امامت معلوم می‌گردد، و همچنین از حدیث مشهور

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میته جاهلیة»^۱

امامت و لزوم عصمت در صاحب این مقام دانسته می‌شود.

و اما خلافت که مفهوم عاقش جانشینی از غیر، انجام کار غیر و عمل کردن به جای غیر است، در اینجا مفهوم خاصش، خلافت و به تعبیر کامل‌تر کارگزاری از خداست به صورتی که کاری که از خلیفه صادر می‌شود کار خدا شمرده شده و خلیفه، عامل و مجری اراده الله است و از آنجا که، به طور مثال هدایت بندگان یا حکم بین آنها به واسطه نقصانی که در آنها است، بلاواسطه‌ی احدي از بشر ممکن نیست، بنابراین به واسطه‌ی خلیفه خدا انجام می‌شود، بدیهی است در نیل به این منصب نیز همان دو صلاحیت و تقوایی که در نیل به امامت لازم است، شرط است.

و اما ولایت امر که به معنای صاحب اختیاری امور از جانب خدا است منصبی است از مناصب تشریعیه که به اقتضای سعه و ضيق متعلق ولایت و محدوده‌ی مداخلات اما مشروط به شرایط مناسب است. در ولایت پیغمبر، امام و خلیفه چون محدوده‌ی آن کل امور است و وجوب اطاعت از آن به تصریح آیه‌ی کریمه‌ی

﴿أطِيعُوا اللَّهَ وَ أطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ أَمْرٌ مِّنْ حُكْمِنَا﴾^۲

۱. الغدیر، ۳۵۹/۱۰ به عبارات مختلف ذکر شده است.

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

مطلق است و مشروط به شرطی نیست، مثل مقام امامت و خلافت عصمت شرط است، و به این معنا در حدیث معروف در ردیف نماز، روزه، زکات و حج شمرده شده است:

«بُنِيَ الْاسْلَامُ عَلَىٰ خَمْسٍ عَلَىٰ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ
الصَّوْمِ وَ الْحَجَّ وَ الْوَلَايَةِ، وَ لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي
بِالْوَلَايَةِ»^۱

و با این جمله:

«وَ لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ»

اهمیت خاص آن گوشزد شده است.

در اینجا ولایت، در سلسله و در ردیف احکام الله شمرده می‌شود. هر چند که صاحب این مقام نیز کسی غیر از امام و خلیفه نخواهد بود. موضوع وجوب اطاعت ولی امر همین اوامر ولایتی امام و خلیفه است و اوامری است که به عنوان اداره‌ی نظام و رتق و فتق امور صادر می‌نماید.

به این لحاظ ولایت امر و نهی ولی به خود او مستند است؛ در حالی که به شأن خلیفه‌ی الهی امر خداست.

عباراتُنا شَتَّى وَ حَسْنُكَ وَاحِدٌ وَ كُلُّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يَشَيرُ^۲

دوم: درسی که از این بیان حضرت عبدالعظیم که مقررین به تأیید امام است استفاده می‌شود، این است که می‌فرماید: «امام، خلیفه و ولی امر بعد از او» و از این جمله برداشت می‌شود که پیغمبر هم، امام، خلیفه و ولی امر است که لازم

۱. الاصول من الكافي، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۱ - ۱۸۲.

۲. کشف الرموز، ۸/۱

است بعد از او این رشته ادامه داشته باشد؛ بر خلاف نبوت که چنان که در فقره‌ی قبل به آن اقرار کرد، به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآلہ ختم شد و استمرار آن واجب نیست؛ بلکه دایر مدار وجود مصلحت و نیاز جامعه است که از خاتمیت دین اسلام، عدم وجود مصلحت و بسی‌نیازی جامعه از دین جدید معلوم می‌شود.

بر خلاف امام، خلیفه و ولی امر که هیجگاه جهان و جامعه از آن بسی‌نیاز نیست و زمین خالی از آن نخواهد شد؛ چنان‌که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است:

«اللَّهُمَّ بَلِي! لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحِجَّةٍ، إِنَّا
ظَاهِرًا مُشَهُورًا وَ إِنَّا حَائِلًا مُغْمُورًا»^۱

و از آنچه بیان شد می‌توان گفت در ابعاد و شخصیت رسول اکرم که جامع مقام نبوت، خلافت، امامت و ولایت است، بعد از خلافت و امامت، او اشرف از نبوت و ولایت است. و مفهوم این کلام افضلیت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ ختم شد؛ زیرا اگر چه برای آن بزرگواران منصب امامت، خلافت و ولایت ثابت است، اما واجد منصب نبوت نبودند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ ختم شد مقامات اربعه بودند. و علاوه بر این ولایت و امامت بزرگواری مانند امیر المؤمنین علیه السلام، که افضل همه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است در محدوده ولایت و امامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ قرار داشت و

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ بر علی علیه السلام و کل مردم اولی به انفس بود.
و آیه‌ی کریمه‌ی

﴿أَفْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز مانند سایر مؤمنین شامل است.

سوم: بیان خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت برای آن
حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ دلالیل قطعی و مدارک یقینی ثابت
است که از جمله همان نص متواتر غدیر است که عامه و خاصه، محدثین،
مورخین، مفسرین، علمای رجال و غیر نیز همه آن را در کتاب‌ها، جوامع،
مجامیع و مسانید به سندهای متعدد از جماعت بسیاری از صحابه و تابعین
تابعین روایت نموده‌اند. و از جمله واقعه‌ی یوم‌الانذار است و در مواقف و
مشاهد دیگر، نصوص بر امامت و ولایت علی علیه السلام بسیار است، و اگر
کسی راه عناد نپوید و مسئله‌ی خلافت را منصفانه بررسی نماید، ممکن
نیست که این امر بر او پنهان بماند و مثل آفتاب روشن نشود.

فضایل و مناقبی که از آن حضرت نقل شده و در هزاران کتاب معتبر ثبت
و تدوین شده است همه این جهت را ثابت می‌نماید که یگانه شخص صالح
برای مقام خلافة الله و خلافة الرسول کسی غیر از علی علیه السلام نخواهد بود.
علومی که از آن حضرت در اختیار مسلمانان قرار دارد و نیاز همگان به
علم آن بزرگوار و استغنای او از تمام صحابه و اخبار بسیار آن حضرت، از
مغیيات و سایر معجزات آن امام همه و همه گواه خلافت بلافصل اوست.

هر چه بگوییم و بنویسیم توضیح واضح بوده و از قطره در برابر دریا و ذره در برابر خورشید کمتر است.

و این شعر نیز در ترجمان این عجز و ناتوانی ما کوتاه و نارسا است:

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

«فَسُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ آيَةً الْكَبْرِيَ وَ حَجَّتَهُ
الْعَظِيمِ وَ أَعْطَاهُ وَ مَنَحَهُ مِنَ الْعِلُومِ وَ الْكَمَالَاتِ مَا
حَيْرَ بِهِ عُقُولُ ذُوِ الْأَلْبَابِ».

چهارم: از این روایت، امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام بر حسب صدّها روایات صحیحه‌ی معتبره از طرق شیعه و سنی ثابت و محرز است، و از جمله تنها /حمد بن حنبل از طرقی نزدیک به چهل طریق از جابر بن سمرة و عبد‌الله بن مسعود این روایات را نقل کرده است که همه بر حصر عدد ائمه و خلفا در دوازده نفر دلالت دارند و این عددی است که بر هیچ فرقه‌ای از فرق مسلمین غیر از فرقه‌ی امامیه اثنا عشریه انطباق ندارد، که هر شخص منصف یا باید این روایات را که متواتر و ثابت است کنار بگذارد و کاری را که هیچ مسلمان مؤمن به رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مرتکب نمی‌شود، مرتکب شود و نهایت امر، بالسانی که صریح در جسارت به رد قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد به عذر جهل به مقصود از این روایات، آنها را کنار بگذارد، یا این که بر حسب این روایات، مذهب شیعی اثنا عشریه که یگانه مذهبی است که این روایات بر آن انطباق دارد را پذیرد. علاوه بر این، در ضمن متجاوز از دویست حدیث از این احادیث، شرح

و تفسیر آن دسته که فقط متضمن عدد خلفا و ائمه است داده شده است و با صفات و علامات و حتی ذکر اسامی این دوازده نفر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهم السلام معرفی شده‌اند.

علاوه بر این که روایات بسیار دیگر و شواهد زیاد از معجزات و خوارق عادتی که از این بزرگواران صادر شد و دلایل دیگر همه، امامت این دوازده نفر را به طوری که جای شباهی باقی نماند اثبات می‌نمایند.

و از جمله آنها همین روایت است که از آن انحصار ائمه علیهم السلام و تعیین آنها در این دوازده نفر معلوم می‌شود و حضرت عبدالعظیم که قبل از وفات حضرت هادی علیه السلام و پیش از ولادت حضرت صاحب‌الامر علیه‌الصلة و السلام وفات نموده است خبر ولادت امام عصر ارواحنا فداه و غیبت آن حضرت را از امام هادی علیه السلام روایت نموده است.

پنجم: در این روایت به سه صفت از اوصاف حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالى فرجه الشریف به اجمال اشاره شده است.

اول: اینکه شخص آن حضرت دیده نمی‌شود، که اشاره به غیبت آن حضرت از انتظار است و مقصود، نفی کلی رؤیت آن حضرت نیست؛ زیرا تا قبل از وقوع غیبت کبری جماعتی به زیارت آن حضرت نایل شدند و بعد از غیبت کبری نیز جمیعی به شرف زیارت این قطب جهان و کهف امام نایل گردیده‌اند، بلکه مقصود این است که دیدار آن حضرت به صورت عادی فراهم نیست، و نوع و اغلب مردم از دیدار آن حضرت محروم هستند

و از مکان ایشان و تفاصیل جریان احوال آن بزرگوار بی اطلاع می باشدند. آن افرادی هم که به این سعادت نایل شده‌اند، به خصوص در غیبت کبری، این دیدار به طور اتفاقی و غیرعادی می باشد؛ چنان که ظاهر از نفی رؤیت، ظاهراً رؤیت با معرفت شخصی است که برای کسی الا اوحدی از مردم فراهم نیست. اما رؤیت بدون معرفت شخصی، جایز است و با غیبت آن حضرت و حکمت‌هایی که برای آن است منافات ندارد.

دوم: حلال نبودن ذکر آن حضرت به اسم ایشان است که بر حسب این روایت و بعضی روایات دیگر ذکر آن حضرت به نام آن بزرگوار که نام نامی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جایز نیست.

در مسئله‌ی حکم نام بردن از آن حضرت در عصر غیبت و اینکه آیا مطلقاً جایز نیست یا مطلقاً جایز است هر چند مطلقاً مکروه باشد، یا در مجالس و مجتمع مکروه باشد یا این است که حرمت، خاصِ مجالس و مجتمع باشد یا حرمت از باب تقیه باشد و با عدم تقیه جایز باشد، احتمالات متعدد است و شاید این احتمال که نهی از تسمیه تا زمان ظهور آن حضرت خاصِ مجالس و مجتمع است و تعظیماً تحریم شده باشد، و در موارد دیگر جایز باشد ارجح است و در هر حال قول، به حرمت مطلق یا جواز مطلق، ضعیف است و احتیاط، ترک تسمیه است، مگر در مواردی مثل نقل روایات مشتمل بر تسمیه یا در ضرورت‌های دیگر که اعلان نام آن حضرت لازم شود و این مسئله از مسائلی است که بین شیخ اجل بھاء الدین عاملی و سید جلیل میرداماد علیہما الرحمه در آن اختلاف فتوا بوده است و میرداماد کتاب

شرعه‌التسمیه را، که اخیراً به توصیه‌ی حقیر طبع و منتشر شد، در تأیید نظر خود تألیف فرمود.

سوم: این است که حضرت امام هادی علیه‌السلام خلف بعد از امام حسن عسکری علیه‌السلام را این‌گونه توصیف می‌فرماید که: زمین را پر می‌کند از قسط و عدل، چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.

در بیش از یکصد حدیث معتبر از طریق شیعه و سنتی از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه وآل‌ه و ائمه‌ی طاهرين علیهم‌السلام، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی فرجه به این صفت توصیف شده است و از اوصاف بارزه، ظاهره و مهمه‌ی آن حضرت است؛ تا حدی که باید این صفت را که از اوصاف فعلیه‌ی آن حضرت می‌باشد، در شمار اهداف مهم ظهور آن بزرگوار بر شمرد، چنانکه ظهور و غلبه‌ی اسلام بر سایر ادیان، جهان‌گیر شدن عقیده‌ی توحید و حکومت جهانی آن حضرت و... و همه از اهداف ظهور است.

این صفت اگر چه در این عبارات از اوصاف فعلی آن حضرت است و از کارهای مهم و بزرگی است که انجام می‌دهد، اما بالالتزام بر صفت ذاتی عدالت، کمال نفس، استقامت فکر و روح آن بزرگوار دلالت دارد.

بدیهی است انجام چنین اهداف و چنان برنامه‌هایی که آن حضرت ارائه خواهد نمود، موقوف به داشتن صلاحیت‌های عظیمی است که جز انبیا و ائمه‌ی طاهرين علیهم‌السلام که مؤید من عند الله، بوده کسی دارای آن نخواهد بود.

﴿۱۱﴾

قال فَقُلْتُ: أَفَرَزْتُ وَأَقُولُ: إِنَّ وَلِيَهُمْ وَلِيَ اللَّهِ وَعَدُوَهُمْ عَدُوُاللَّهِ وَطَاعَتْهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَغْصِبَتْهُمْ مَغْصِبَةُ اللَّهِ.

حضرت عبدالعظيم گفت: اقرار کردم و می‌گویم که ولی ایشان (یعنی ائمه علیهم السلام) ولی خدا است و دشمنشان دشمن خدادست و طاعت ایشان طاعت خدادست و معصیت ایشان معصیت خدادست.

از این بیانات حضرت عبدالعظيم اهمیت و عظمت مقام امامت و ولایت معلوم می‌شود که در آنچه ذکر شده است، تالی تلو خداوند متعال می‌باشد؛ دوست و ولی ایشان، ولی خدا و دوست اوست. از بعضی احادیث معتبر چنین برداشت می‌شود که اگر کسی در عبادت بسیار کوشش کند و به مدتی که نوح قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد (نهصد و پنجاه سال) خدا را بندگی نماید، روزها را روزه بدارد و شبها را به عبادت سر کند، و بین رکن و مقام مظلوم کشته شود، اما ولایت این بزرگواران را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.^۱

«مَنْ أَتَاكُمْ نَجْيٍ وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۲

«وَمَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ مَنْ عَصَىكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ»^۳

۱. بحار الانوار، ۲۷/۲۷، ۱۷۲.

۲. تهذیب الاحکام، باب زیارت جامعه، ۹۸/۶.

۳. تهذیب الاحکام، باب زیارت جامعه، ۱۰۱/۶.

و بر حسب بعضی روایات که از طرق عامه نیز روایت شده است، ولایت اهل بیت علیهم السلام به همه‌ی معانی اش، دوستی آن بزرگواران، و بر شمردن آنها به عنوان ولی امر، امام و خلیفه، یکی از چهار امری است که از آن در روز قیامت از هر بندۀ‌ای پیش از اینکه قدم از قدم بردارد سؤال می‌شود.

و این امری است که از صدر اسلام و عصر رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ در بین مسلمانان مطرح، مقبول و مسلم بوده است.

فرزدق در قصیده‌ی معروفه‌اش می‌گوید:

من عاشر حبّهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم





١٢. وَ أَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَائِلَةَ فِي الْقَبْرِ
حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطُ حَقٌّ وَ
الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَّةٌ لَا رَبَّ فِيهَا وَ إِنَّ اللَّهَ
يَنْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

و می‌گوییم که به راستی معراج حق است و سؤال قبر
حق است و بهشت حق است و جهنم حق است و
صراط حق است و میزان حق است و به درستی که
ترددیدی در روز قیامت نیست و به حقیقت خداوند هر
کس را که در قبرهاست بر می‌انگیزند.

در این بخش حضرت عبدالعظیم بعضی دیگر از عقاید خود را به
عرض می‌رساند و به حقانیت معراج، سؤال قبر، بهشت، آتش، صراط،
میزان و اینکه ساعت و قیامت آمدنی است و خدا مردگان را از قبور
مبعوث کرده و زنده می‌سازد گواهی می‌دهد که ما به طور مختصر از این
امور سخن می‌گوییم.

مقدمتاً یادآور می‌شویم که اعتقاد به معاد، حشر اموات، ثواب و عقاب، واجب
است هر چند در مقام حکم به اسلام، اقرار به شهادتین و توحید و رسالت که
متضمن عقیده به حقانیت کل ما نزل علی النبی صلی الله علیه وآلہ و اقرار اجمالي به
همه اینها است، کافی می‌باشد، اما اعتقاد به خصوص و به تفصیل به معاد و
عالیم عقیبی و اینکه خداوند مردگان را برای ثواب و کیفر احیا می‌فرماید، واجب
است، چنانکه اعتقاد به بهشت، آتش، صراط و میزان نیز به تفصیل لازم است و

شاید علت وجوب آن و عدم اکتفا به عقیده‌ی اجمالی به این امور وضوح، ظهور و ضرورت استعمال دعوت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ بر این امور باشد؛ مثل اعتقاد به ملاٹکه و انبیای گذشته و کتاب‌های آسمانی نازل بر آنها. بعد از بیان این مقدمه چندین امر را در ارتباط با این چند موضوع بیان می‌نماییم:

۱۲-۱. معراج

یکی از عقاید مسلمین این است که خداوند در شبی که بدان لیلة المراج
گفته می‌شود حبیب خود، حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآل
را از شهر مکه‌ی مکرمه (مسجد الحرام) به مسجد اقصی سیر داد و از آنجا با
همین جسد و جسم عنصری به عوالم بالا تا مرتبه‌ی

﴿شُمَّ دَنَا فَتَدَلَّ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَذْنَ﴾^۱

عروج داد. تفاصیل این معراج که هر یک آن به قدرت الهی و خرق عادت صورت گرفته است، در برخی از آیات قرآنی و احادیث، مفصل بیان شده است، هر چند اعتقاد به کل تفاصیلی که در احادیث آمده است؛ به خصوص اگر خبر واحد باشد واجب نیست.

از جمله آیاتی که بر این معراج دلالت دارد این آیه‌ی کریمه است:

**﴿سُبْحَانَ اللَّهِي أَسْرَى بِعَنْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى
الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي يَارِ كُنَاحَوْلَةَ لِنُرِيهِ مِنْ آيَاتِنَا إِلَهٌ
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲**

و از جمله چند آیه از سوره‌ی نجم است و از جمله آیه‌ی کریمه‌ی

۱. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۸ - ۹.

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.

﴿وَسَأَلَ مَنْ أَرَى سَلَّمًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾^۱

و آیه‌ی کریمه‌ی:

﴿فَسَأَلَ الَّذِينَ يَقْرَئُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾^۲

بنابراین حق بودن اصل معراج، امری اسلامی و مسلم است که مسلمان نمی‌تواند در آن تردید داشته باشد و از معجزات بزرگ حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ و عروج به جسد بوده است و ظاهر این است که چنین جریانی وقتی اعجاز است که به جسد باشد و گرنه سیر روحی برای انسان‌ها هم از اینجا به آنجا و از زمین به آسمان، از مکه تا آفریقا و همه‌جا امکان‌پذیر است؛ هرچند فرقی که این سیر با سیرهای دیگران دارد این است که برای پیغمبر صلی الله علیه وآلہ در این سیر، حقایقی کشف شد که برای دیگران عاده‌ی امکان کشف آن حقایق نیست.

اما انصافاً آنچه از ابتدا از این معراج تلقی شد و مؤمنین به آن ایمان آوردند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ را تصدیق نمودند و کفار آن را نپذیرفتند و به استهzaء گرفتند، معراج جسمانی بود و در هیچ کجا هم نداریم که پیغمبر صلی الله علیه وآلہ به آنها جواب داده باشد که من معراج جسمانی نکرده‌ام که شما نمی‌پذیرید؛ بلکه ظاهر حال آن حضرت هم تأکید بر جسمانیت معراج بود.

به هر حال بسیاری انکار معراج جسمانی را انکار ضروری دین دانسته و موجب کفر و ترتیب احکام ارتداد می‌دانند و بعضی هم مقید می‌کنند به

۱. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۴۵.

۲. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۴.

صورتی که به انکار پیغمبر صلی الله علیه وآلہ برگشت کند.

آنچه نباید ناگفته بماند این است که شباهات بعضی اهل معقول در مورد معراج جسمانی، که مستلزم خرق و التیام در افلک است، همه علاوه بر اینکه با عمومیت قدرت خدا و صدور خرق عادات بسیار و اخبار رسول صادق مصدق، مردود است، با اکتشافات ثابت علمی امروز نیز همه مردود شده است. این حضرات براساس تئوری‌های خود برای ماسوی الله نقشه‌ای فرضی کشیده بودند و تشکیلات کیهان و افلک را تعیین کرده و به گمان خودشان نقشه ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد را نوشته بودند؛ گویی اینکه همه‌ی جا و در همه تحولات و ادوار عالم با خدا بوده‌اند و براین اساس عالم عقول و مجردات را عنوان کرده و سلسله‌هایی در نظر گرفته بودند که با ظهور علوم و فنون جدیده بطلان بیشتر نقشه‌هایشان ظاهر شد.

راه صواب و مصون از خطر این است که در این امور انسان به اخبار پیغمبر صادق مصدق اکتفا نماید و به معراج قائل باشد؛ هر چند از شناخت چگونگی آن و نحوه‌ی فراهم شدن این سیر برای بشر، عاجز بماند؛ از پیش خود چیزی را که از شرع نرسیده نگوید و خود را برای فهم این‌گونه حقایق که مکلف به فهم آنها نیست به تکلف نیندازد.

بعضی از گذشتگان از اهل معقول کأن^۱ برای توفیق بین قول قائلین به معراج جسمانی و معراج روحانی در رساله‌ی خود موسومه بورديه علی ما حکی عنها بر این نظر است که آن حضرت معراج جسمانی، معراج روحانی و معراج عقلانی داشته است. و معراج جسمانی آن حضرت سیر جسمانی

آن بزرگوار بوده تا منتهای مراتب اجسام که بر بُراق طی این سیر فرمود، و عبارتی که از او نقل شده این است:

«وَ سُرِي بِسِيرِه إِلَى اللَّهِ مِنْ ظُلْمَاتِ عَالَمِ الْأَجْسَامِ وَ
الْأَجْرَامِ عَلَى مَرْكِبِه الَّذِي سُمِيَّ بِالْبُرَاقِ فِي كَمَالِ
السُّرْعَةِ»

و در مورد جنبه‌ی روحانی بودن آن می‌گوید:

«وَ ارْتَقَى بِرُوحِه الْقَدِيسَةِ إِلَى مَدَارِجِ الْأَزْوَاحِ وَ خَرَقَ
الْحُجَّبِ وَ بَلَغَ قُمَّةَ الْضَّرَاحِ إِلَى أَنْ صَارَ إِمامًا
لِصَفَوْفِ الْأَرْوَاحِ التَّوْرِيَّةِ»

و در معراج عقلانی می‌گوید:

«لَمْ تَرَقَى بِعَقْلِهِ النَّوْرِيِّ وَ نُورِهِ الْعُقْلِيِّ وَ دَخَلَ
شَرَادِقَاتِ الْجَلَالِ وَ رَفَعَ أَسْتَارَ الْبَهَاءِ وَ الْجَمَالِ إِلَى
أَنْ وَصَلَ إِلَى حَدَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ أَحَدٌ حَتَّى
نَفْسِهِ الشَّرِيفِ وَ ذَاهِهِ الرَّفِيقَةِ»

این عبارت اگر چه خالی از لطافت نیست و تعبیر از معراج جسمانی به «سری»، و از روحانی به «ارتقی»، و از عقلانی به «ترقی» لطف دارد و اگر چه سه مرتبه‌ای کردن معراج و محدود کردن نوع جسمانی آن به سیر تا انتهای عالم اجسام، آن‌چنان که نفی اصل جسمانی بودن معراج را خلاف ضرورت می‌شمارند، خلاف ضرورت شمرده نشود، اما چیزی که هست این است که آنچه از معراج در اذهان، متشرّعه بوده و از ظواهر آیات و احادیث استفاده می‌شود این است که کل معراج و عروج آن حضرت جسمانی بوده

و به هر کجا رفته و به هر کجا رسیده با بدن عنصری بوده است.
از چرخ گذشته با چه؟ با جامه بر عرش نشسته با چه؟ با نعلین
و شهید قدس سره در اشعار شیوایی که در مدح آن حضرت سروده
می فرماید:

ومن قد رقي السبع الطباقي بنعله و عوضه الله البراق عن المهر^١
و دیگری می گوید:

سبحان من خص بالأسراء رتبه
بالجسم اسرى والروح خادمه
له البراق جواد السماء طرق
اما اينکه جسم خود را در متهی اليه عالم اجسام گذارده و با روحش به
متهی اليه عالم ارواح نوريه عروج کرده باشد و سپس به عقل نوري و نور
عقلی خودش رفته باشد و تا به آنجايی رسیده باشد که ميان او و ميان
پروردگارش احدی، حتی نفس شريف و ذات رفيعش نباشد، حقيقت اين
است که ما از اين الفاظ چيزی نمی فهمیم و آنها که در عصر وقوع معراج
بوده اند و بعد از آنها هم از معراج و آيات و احاديث چنین برداشت هایی
نداشته اند و گویی اين بيانات به «رجماً بالغیب» شبیه تر است، و اگر انسان
از علم به حقایقی مانند اين مطالب اظهار عجز کند، بيشتر از اظهار علم،
دلیل بر علم، فهم، عقل، بینش و دانش است.

ما نمی‌توانیم بر اساس یک سلسله مزاعم و تشکیلات‌سازی برای ما سوی الله

١. الروضة اليهية، شرح حال شهيد الثاني رضي الله عنه، شعر الشهيد، ١٨٧/١.

^{٢٣}. الانوار اليمية فصل في بيان ولادة النبي صلی اللہ علیہ وآلہ... ص ٣٣.

و ترتیب عوالم در خیال خودمان با ترازویسی که خیالات خود را در آن می‌سنجم و خود آن ترازو هم خیالی است، همه چیز را بسنجم. بر حسب دلالت قرآن و احادیث، معراج حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآلہ جسمانی بوده و همه‌ی آن حقایقی که بر آن حضرت منکشف شده، بر همین شخص متوجه به آن جسم شریف بوده است. ما مقصود این فاضل را نفهمیدیم. اگر می‌خواهد بگوید روح یا عقل آن حضرت با بقای در این جسد عنصری به عالم ارواح و عقول عروج کرد، این نیاز به سیر جسم تا متهی‌الیه عالم اجسام ندارد و اگر مقصود این است که روح آن حضرت این بدن عنصری را خلع کرد و به عوالم دیگر شتافت، آن هم اول به متهی‌الیه عالم ارواح و پس از آن، عقل آن حضرت به عالم عقول عروج کرد، از آیات و احادیث معراج این حرف‌ها فهمیده نمی‌شود مگر با تأویل و توجیه و اصلاً وجود عوالمی ماورای عالم اجسام به معنایی که بر ملاٹکه «اولی اجنحة» قابل اطلاق باشد مورد حرف است و به طور کلی این حضرات برای کاینات برنامه‌ریزی کرده و عالم ارواح و عقول ساخته‌اند و معراج و حقایق دیگر را بر آن ساخته‌های خودشان تطبیق و تأویل می‌نمایند، که اگر بگوییم مصدق

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا آَشْهَادٌ تَمَيَّزُونَ هَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

﴾په‌امن سلطان

هستند، گزارف گویی نکرده‌ایم، زیرا مؤیدی از شرع بر گفته‌های خود ندارند.

سید شیر می فرماید: «معراج، فی الجمله از ضروریات دین است و منکر آن، از رقبه‌ی مسلمین خارج است» و از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شَيْءَنَا مَنْ أَنْكَرَ أُرْبَعَةً أَشْيَاءً: الْمَعْرَاجُ، وَ
الْمَسَائِلَةُ الْقَبْرُ، وَخَلْقُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَالشَّفَاعَةُ»^۱

و می فرماید: «آنچه امامیه برآن اند این است که معراج به بدن و جسم شریف آن حضرت بوده است.»

و از جمله روایات بسیار جالب در کتب اهل سنت این روایت است از عبدالله بن عمر که گفت شنیدم که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآلہ سؤال شد:

«بَأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لِلَّيْلَةِ الْمِعْرَاجِ؟»

در شب معراج خدا با چه لهجه و صوتی تو را مخاطب
قرارداد؟

«فَقَالَ: خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيهِ السَّلَامُ
فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَنْتَ خَاطَبَنِي أَمْ عَلِيٌّ؟»

گفت: مرا به لهجه و صدای علی بن ابی طالب خطاب فرمود. سپس مرا ملهم کرد که گفتم: یا رب ا تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی (یعنی صدایی که می شنوم صدای تو است یا صدای علی)؟

«فَقَالَ: يَا أَحْمَدَ! أَنَا شَيْءٌ لَيْسَ كَالاَشْيَاءِ لَا أَقَاسُ
بِالنَّاسِ وَلَا أُوصَفُ بِالاَشْيَاءِ خَلَقْتَ مِنْ نُورٍ وَ

خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورٍكَ إِطْلَفْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ
أَجِدْ فِي قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمًا يَطْمَئِنَ قَلْبُكَ»^۱

فرمود: يا محمدا من شئ هستم، نه مثل اشیا؛ نه به مردم قیاس می‌شوم و نه به اشیا وصف می‌شوم و لیکن بر نهانی‌ها و اسرار دل تو مطلع شدم و احمدی را محبوب‌تر به سوی تو از علی نیافتم پس به زبان و آواز او تو را مخاطب قرار دادم تا قلب تو اطمینان یابد.

و چه نیکو سروده شد:

شیئ که رفت به معراج سید مدنی شنید از حرم کبریا ندای علی
خدا سخن به زبان علی ادا فرمود چرا که بود نبی عاشق صدای علی

۱۲- سؤال قبر

چنانکه گفتیم یکی از مسائلی که به واسطه‌ی روایات و احادیث بسیار ثابت است و باید به آن معتقد بود و عقیده برخلاف آن، اسلامی نبوده و رد این احادیث متواتر است، عقیده به سؤال قبر و پرسش پس از مرگ است که حضرت عبدالعظيم عقیده‌ی خود را به عرض امام علیه‌السلام رسانیده است.

صلوی علیه‌الرحمه در کتاب اعتقادات می‌فرماید: «عقیده در مسئله‌ی قبر این است که این امر حق است و چاره‌ای از آن نیست. هر کس به صواب و

مطابق واقع جواب بدهد، در قبر، فائز به روح و ریحان می‌شود و هر کس به صواب جواب ندهد، فله نزل من حمیم.»

۱۲-۳. بهشت و آتش

عقیده به حقانیت بهشت و آتش (جنت و نار) از عقاید محکم و مسلم اسلامی است که در بسیاری از آیات محكمه‌ی قرآن کریم و در احادیث بسیار به آن تصریح شده است که به طور نمونه این دو آیه را یادآور می‌شویم: در وصف جنت می‌فرماید:

«مَثْلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَاءٍ غَيْرِ

آسِنٍ»^۱

و در وصف آتش می‌فرماید:

«إِنَّا أَغْنَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَخَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِنْ يَشْتَغِلُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ يُشَنَّ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقَا»^۲

۱۲-۴. میزان

عقیده به میزان نیز عقیده‌ای است که برخاسته از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه است و اجمالاً باید به آن معتقد بود؛ هر چند در تفاصیل و کیفیت آن عقیده‌ای که بر آن ضرورت قائم باشد، نباشد و اجمالاً تفسیرها و تعریف‌هایی که از میزان و از آنچه وزن می‌شود شده است، همه قابل وقوع

۱. سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۵.

۲. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

بوده و ممکن است بر حسب اشخاص و یا موافق قیامت و مقامات میزان اعمال متعدد باشد.

۵-۱۲. صراط

سید شیرعلیه الرحمه می فرماید: «صراط از ضروریات دین است و بین مسلمانان احدی مخالف آن نیست و بر حسب روایات، جسری است بر جهنم که تیزتر از شمشیر و باریک‌تر از مو است.» و چنانکه صدق می فرماید: «همه باید از صراط این پل جهنم عبور نمایند.»

و بر حسب روایات معنای دیگر از صراط ائمه طاهرين علیهم السلام است و مراد از «الصراط المستقیم» همان ولایت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرين علیهم السلام می باشد.

و چنانکه از بررسی در آیات و احادیث استفاده می شود، صراط در لسان کتاب و سنت، هم بر یک از این دو معنا جداگانه اطلاق شده و هم مورد واحد به هر دو معنا تفسیر گردیده است.

۶-۱۲. معاد

حضرت عبدالعظیم در مورد معاد چنین گواهی می دهد: «ساعت، یعنی قیامت آینده است و شکی در آن نیست. خداوند همه کسانی را که در قبورند بر می انگیزند.» مسئله‌ی قیامت، عود ارواح به اجسام، روز رستاخیز و زنده شدن مردگان از عقاید اولیه و اصلیه‌ی اسلام است و آیات بسیاری در

قرآن مجید بر آن دلالت و صراحة دارد.

ناگفته نماند که روز قیامت، اسماء متعدد دارد که یکی از آنها «ساعت» است که در چند جای قرآن بدان نامیده شده؛ از جمله ﴿يأيَّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ رَزْلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^۱ و ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيهِمْ﴾^۲ و ﴿يَشَّلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾^۳ و یکی دیگر از اسمای آن قیامت است، چنان که می‌فرماید: ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۴ و از اسمای دیگر آن حاقه، قارعه، آزفه، یوم الدین، یوم الحساب، یوم الحسرة و یوم التغابن است که از آیات قرآنیه استفاده می‌شود.



۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱.

۲. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۵.

۳. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۷.

۴. سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱.



و أقولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوِلَايَةِ: الصَّلَاةُ وَ
الزَّكَاةُ وَالصَّوْمُ وَالحَجُّ وَالجَهَادُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ
وَنَهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ

و می‌گوییم به درستی که فرائض واجبه بعد از ولایت،
عبارت‌اند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امر به
معروف و نهی از منکر.

از این فرمایش چند نکته برداشت می‌شود:

اولاً: اهمیت ولایت و اینکه بر نماز و سایر واجبات مقدم است؛ زیرا
بدون آن عملی مقبول درگاه خدای عزوجل نمی‌شود.

ثانیاً: اهمیت این فرائض از بین فرائض بسیار دیگر معلوم می‌شود که به
خصوصیت آنها اشاره کرده است؛ زیرا فرائض و واجبات تنها منحصر به
اینها نیست.

ثالثاً: فضایل این واجبات، بر حسب آنچه از قرآن و احادیث استفاده
می‌شود، بسیار است. در آیات متعدد قرآن به نماز و زکات امر و تأکید
بسیار شده و همچنین روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر همه
بر حسب قرآن ثابت و مسلم است و شخص مسلمان باید به وجوب آنها
معتقد و متدين باشد.

رابعاً: ظاهرآ از فرائض در اینجا به مناسبت توصیف آنها به وجوب کل

تقدیرات، نظامات و تعلیمات الزامی شرعی اراده شده و ممکن است
مقصود از فرائض، تکالیف مأمور به و الزامی باشد و منظور از توصیف آنها
به وجوب، ثبوت آن بر حسب قرآن مجید است.

خامساً: چنان‌که اشاره شد فرائض واجب، منحصر به این چند باب نیست
هر چند که این امور، عمدہ و اهم فرائض می‌باشد.



۱۴

**فقال علي بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا و
الله دين الله الذي ارتضاه لعباده فلأثت عليه بثلك الله
بالقول الثابت في الحياة الدنيا و (في) الآخرة**

پس امام هادی عليه السلام فرمود: ای ابا القاسم! به خدا
قسم! این دین حق است که خداوند برای بندگانش
پسندیده است پس بر آن ثابت [قدم] باش؛ خداوند تو
را در زندگی دنیا و آخرت بر قول ثابت، نگاه دارد.

این بخش پایانی حدیث، متنضمّن تصدیق امام به صحّت دین حضرت
عبدالعظیم، امر او به ثبات بر دین و دعا برای ثابت ماندن او بر دین است که
پیرامون آن سه توضیح مناسب می‌باشد:

اول: اینکه امام عليه السلام خطاب به حضرت عبدالعظیم فرمودند: يا
ابا القاسم! به خدا سوگند این اموری که به عرض رساندی دین خداست که
آن را برای بندگانش برگزیده است.

چنان‌که می‌دانیم مسائل و عقاید دینی و همچنین فرائض واجب دین، به
آنچه که حضرت عبدالعظیم در اینجا برشمرده است منحصر نیست و امور
اعتقادی دیگر هم در الهیات و هم در نبوت و غیر آنها داریم که در اینجا
صریحاً به آنها اشاره نشده است؛ مانند مسئله ایمان به عدل الهی و ایمان به
ملانکه و پیغمبران سلف، با وجود این می‌فرماید:

«هذا و الله دین الله» و این ظاهراً به این ملاحظه است که اولاً: ایمان به

خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآلہ متضمن همهی این مسائل اعتقادی اسلامی است و ثانیاً: برخی امور رأساً جزء عقاید نیستند؛ در حدی که معرفت و عقیده به خصوص آنها، شرط اسلام و رستگاری و نجات باشد؛ بلکه اگر بنده‌ای از آن غافل شد و اعتقادات اصیله و اصلیه‌ی او صحیح بود و به تکالیف خود عمل کرد، رستگار و ناجی خواهد ماند؛ به طور مثال اگر کسی ملاٹکه را به تفصیل نشناخت یا بعضی از انبیا، مثل داود، سلیمان و شعیب را به اسم و عنوان نشناخت یا بعضی احکام و واجباتی را که مبتلا به او نبوده فرا نگرفت، لطمہ‌ای به ایمان او نخواهد خورد، مگر آنکه در این مسائل اعتقادش مخالف با ماجاء به النبی صلی الله علیه وآلہ باشد که با التفات، مستلزم انکار نبی می‌شود که این امر موجب کفر و ارتداد است. بنا بر این برای مصونیت از خطر مخالفت عقیده دینی با ما جاءه به النبی صلی الله علیه وآلہ و ثبت بالکتاب و السنّه شخص در غیر اموری که به تفصیل، اعتقاد به آنها لازم است باید به اعتقاد اجمالی اکتفا نماید و در غیر این صورت عقیده‌ی دینی خود در هر امری از امور را بر کتاب و سنّت عرضه کند، تا نادانسته و ناخواسته در خطر گمراهی و بدعت قرار نگیرد.

دوم: نکته‌ای که از این فرمایش امام علیہ السلام استفاده می‌شود مسئله‌ی ثبات بر عقیده و ایمان است که هر کسی در محافظت و ثبات بر آن باید کمال اهتمام را داشته باشد و از شر شیطان و نفس اماره همیشه بر حذر باشد؛ به خصوص در دوران غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداء که امتحانات بسیار شدید برای اهل ایمان پیش می‌آید به حدی که در حدیث معروف جابر، رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ می‌فرماید:

«ذَاكَ الَّذِي يَغْيِبُ عَنْ شَيْعَتِهِ وَأُولَائِهِ غَيْبَةٌ لَا يُبَثِّتُ
فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
لِلإِيمَانِ»^۱

در این عصر، که افکار و آرای گمراه کننده بسیاری وجود دارد و دور تمحیص و تخلیص است، باید همیشه از خدا ثبات عقیده طلب نمود و به این دعا مداومت کرد:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا مَقْلُبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي
عَلَى دِينِكَ»

و عقاید را همواره و مکرر در مکرر استحضار نمود و خدا با خواندن این دعا که از فخر المحققین علیه الرحمه نقل شده است آن را نزد خدا ودیعه قرار داد:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أَوْدَعْتُكَ يقِينِي هَذَا
وَ ثَبَاتَ دِينِي وَ أَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ وَ قَدْ أَمْرَتَنَا بِحِفْظِ
الْوَدَاعَ فَرُدْدَةً عَلَى وَقْتِ حُضُورِ مَوْتِي»^۲

و بعضی فرموده‌اند این دعا را بعد از اقرار به عقاید حقه بخوانند:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ أَوْدَعْتُكَ هَذَا الْاقْرَارَ بِكَ
وَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِالْأَئْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
وَ أَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ فَرُدْدَةً عَلَى فِي الْقَبْرِ عَنْهُ مَسَالَةٌ

۱. کمال الدین، الباب الثالث و العشرون، ح ۳، ۲۵۳/۱ و کفاية الاثر، ۵۴.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۸۶ و از جمله دعاها برای کمال ایمان و حفظ آن از وداع، دعایی است که همچنین در مفاتیح از شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بعد از هر نماز واجب خوانده شود کل دعا در مفاتیح در همین ص ۶۸ مذکور است.

مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ^۱

اجمالاً هیچ گوهر و هیچ سرمایه‌ای از گوهر عقیده به خدا، رسول و ائمه علیهم السلام نفیس‌تر و گران‌بهاتر نیست. اگر انسان دنیا و مافیها را از دست بدهد اما عقیده به خدا و رسول را داشته باشد باکی بر او نیست و اگر آن را نداشته باشد، هر چه داشته باشد، خسر الدنیا و الآخره است. به ملاحظه‌ی همین گران‌بهایی این گوهر ثمین است که دزدان، عیاران و طرّاران بسیار با شبکه‌ها و دام‌های فریبنده برای دستبرد به آن کمین کرده‌اند. «عَصَمَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ فَسَادِ الْعِقِيدَةِ وَ رَزَقَنَا إِلَيْنَا بِتَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ وَ الثُّبَاتَ عَلَيْهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»

سوم: در این بخش امام علیه السلام برای حضرت عبدالعظیم دعا می‌فرماید که خدا او را به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت ثابت بدارد. این دعا مأنود و اقتباسی از آیه‌ی کریمه‌ی ذیل می‌باشد:

﴿يَسِّرْ لِلَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾^۲

که از آن استفاده می‌شود خدا مؤمنین را به قول ثابت - که بر حسب بعضی تفاسیر کلمه‌ی توحید است و در این کلام امام، ظاهراً مراد کل این اقوال ثابت است - در زندگی دنیا و در آخرت ثابت نگه می‌دارد. و چنان که از کلمات بعضی استفاده می‌شود یکی از مصاديق یا مصدق

۱. منازل الآخرة، ص ۱۱۶.

۲. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۷.

مهم ثابت داشتن مؤمنین بر قول ثابت هنگام احتضار و ظهور سکرات موت است که حال بسیار خطرناکی است.

باید از خدا حسن عاقبت و مرگ با ایمان خالص، طلب نمود. البته مواظبت بر طاعات و عبادات، و ترک محرمات، مجالست با اختیار، مواظبت بر قرائت قرآن، تأمل در آیات آن و نایر اعمال نافعه همه برای مصون شدن ایمان در حال احتضار مؤثر است و خواتیم امور، به سوابق حسن، کم و بیش ارتباط دارد. شخص سالک در طریق شرع باید مواظب همه‌ی جهات خود بوده و همیشه از سوء خاتمه بپرهیزد و همواره دعاها بخواند که برای حسن عاقبت و نجات از عدوی از عقاید است.

چنان که مستحب است وابستگان میت شهادتین و عقاید حقه را در این حال به او تلقین نمایند، به خصوص کلمه‌ی توحید را به او تلقین کنند که فرمودند:

«لَقُنوا مُوتاكم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۱

و سید در دره می‌فرماید:

و ادکر له الائمه الاثنى عشر	و لقن الشهادتين المحتضر
ولیتحصن حسنة المنیعا	حتى يقر بهم جميعاً
فانها تقضى بحسن المخرج	ولقنته كلمات الفرج
لا سيما يس ذات الشأن	و اتل عليه سور القرآن
ثم الثلاث من ختام البقرة	و آية الكرسي ثم السخرة
ينسى الذي يس تتلو من تلا	و سورة الأحزاب بعدها ولا

۱. من لا يحضره الفقيه، ۷۸/۱.

و اما ثبات بر عقیده‌ی حق در آخرت و از جمله تفاسیری که از آن شده است بعضی ثبات بر آن در هنگام سؤال نکرین است که وقتی از او سؤال می‌کنند «من ریک مادینک و من نبیک و من امامک؟» می‌گوید: پروردگارم خدا است، دینم اسلام، پیغمبرم محمد صلی الله علیه وآلہ و امامانم علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و الحجه ابن الحسن علیهم السلام می‌باشد.

«اللهم ثبتنا على دينك ما أحيتنا و لقنا حجتنا عند موتنا و لا تكثنا إلينا أنفسنا طرفة عين أبداً في الدنيا و الآخرة و أحياناً حياة محمد و أهل بيته و أمته مماتهم، و أرزقنا شفاعتهم، و احشرنا في زمرةهم، و صلّ عليهم صلاة لا يحصى عددها و اغفر لنا و لوالدينا و لمن كان له حق علينا و لجميع المؤمنين و المؤمنات يا خير الناظرين و يا أرحم الراحمين»



فهرست منابع و مأخذ

١. قرآن كريم.
٢. امالي، شيخ صدوق، متوفى ٣١٨، مؤسسه البعثة قم ١٤١٧ هـ.
٣. بحار الانوار، العلامة المجلسى م ١١١١، طبع دار احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.
٤. تهذيب الاحكام، شيخ طوسى، متوفى ٤٦٠، طبع خورشيد، طبعة الرابعة ١٣٦٥.
٥. ٣٨١٥ التوحيد، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١، طبع ١٣٨٧ هـ جماعة المدرسین.
٦. ثواب الاعمال، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١، طبع ١٣٦٨ هـ ش، امير قم.
٧. جواهر السننیة، حر عاملی، متوفى ١١٠٤، طبع مكتبة المفید، قم.
٨. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، الشهید الثانی، متوفی ٩٦٥، بتحقيق السيد محمد کلانتر، ناشر دارالهادی للمطبوعات، قم ١٤٠٣.
٩. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهیم، طبع دار احياء التراث العربي، ١٣٨٥، بيروت.
١٠. الصحیفة السجادیة، طبعة ١٤١١/٢٥ هـ ق، مؤسسة الامام المهدی، و مؤسسة الانصاریان، قم.
١١. غرر الحكم، مجموعه کلمات قصار حضرت علی علیہ السلام، مترجم انصاری، طبع سال ١٣٣٥ ش.
١٢. كامل الزيارات، شيخ الجليل جعفر بن محمد بن قولویه القمی، متوفی ٣٦٨، طبع الاولی ١٤١٧، مؤسسه النشر الاسلامی.
١٣. کشف الرموز، الفاضل الآبی، متوفی ٤٩٠، جماعة المدرسین، طبع اولی ١٤١٠ هـ.

١٤. كفاية الاثر، الخزاز القمي الرازي، متوفي ٤٠٠ هـ - انتشارات بيدار، طبع الخيام قم، ١٤٠١ هـ
١٥. كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، متوفي ٣٨١، طبع محرم الحرام ١٤٠٥، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعة المدرسين.
١٦. مستدرک الوسائل، محقق النوری الطبرسی، متوفي ١٣٢٠، طبعة الثانية ١٤٠٨ مؤسسه آل البيت عليه السلام.
١٧. جامع الرواۃ اردبیلی.
١٨. مفاتیح الجنان.
١٩. منازل الآخرة، شیخ عباس قمی، متوفي ١٣٥٩، مؤسسه النشر الاسلامي بجماعه المدرسين قم، طبع ١٤١٩.
٢٠. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن الحسين بن بابویه القمی، متوفي ٣٨١ طبع دار الكتب الاسلامي، طبع خامسة ١٣٩٠.
٢١. منية المرید فی ادب المفید و المستفید، الشهید الثاني، متوفي ٩٦٦، طبع مكتب الاعلام الاسلامي، الاول ١٤٠٩.
٢٢. نهج البلاغة.
٢٣. وسائل الشیعہ، حر عاملی، متوفي ١١٠٤، طبع دار الحیاء التراث العربي، بيروت.

آثار حضرت آیت اللہ العظمی صافی مدخلہ العالی

در یک نگاہ

نام کتاب	زبان	ترجمہ	R
قرآن و تفسیر			
تفسیر آیہ فطرت	فارسی	—	۱
القرآن مصون عن التحریف	عربی	—	۲
تفسیر آیۃ التطهیر	عربی	—	۳
تفسیر آیۃ الانذار	عربی	—	۴
حدیث			
منتخب الاثر در ۳ جلد	عربی	اردو/انگلیسی	۵
غیبة المنتظر	عربی	—	—
قبس من مناقب امیر المؤمنین (ع) (مئة و عشر حدیث من کتب عامۃ)	عربی	فارسی	۶
پرتوی از فضائل امیر المؤمنین (ع) در حدیث	—	فارسی	—
احادیث الائمه الاثني عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—	۷
احادیث الفضائل	عربی	—	۸
فقہ			
توضیح المسائل	فارسی	—	۹
منتخب الاحکام	فارسی	—	—
احکام نوجوانان	فارسی	انگلیسی	۱۰
جامع الاحکام در ۲ جلد	فارسی	—	۱۱
استفتائات قضایی	فارسی	—	۱۲
استفتائات پزشکی	فارسی	—	۱۳

عربی	فارسی	مناسک حج	١٤
عربی	فارسی	مناسک عمره مفرده	١٥
-	فارسی	هزار سؤال پیرامون حج	١٦
آذری	فارسی	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	١٧
-	فارسی	احکام خمس	١٨
-	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	١٩
-	فارسی	رساله در احکام ثانویه	٢٠
-	عربی	فقه الحج در ٤ جلد	٢١
-	عربی	هدایة العباد در ٢ جلد	٢٢
-	عربی	هدایة السائل	٢٣
-	عربی	حواشی على العروة الوثقى	٢٤
-	عربی	القول الفاخر في صلاة المسافر	٢٥
-	عربی	فقه الخمس	٢٦
-	عربی	أوقات الصلوة	٢٧
-	عربی	التعزير (أحكامه و ملحقاته)	٢٨
فارسی	عربی	ضرورة وجود الحكومة	٢٩
-	عربی	رسالة في معاملات المستحدثة	٣٠
-	عربی	التداعي في مال من دون بينة و لا يد	٣١
-	عربی	رسالة في المال المعين المشتبه ملكيته	٣٢
-	عربی	حكم نكول المدعى عليه عن اليمين	٣٣
-	عربی	أثر الزوجة	٣٤
-	عربی	مع الشيخ جاد الحق في أثر العصبة	٣٥
-	عربی	حول ديات ظريف ابن ناصح	٣٦
-	عربی	بحث حول الاستقامة بالازلام (مشروعية الاستخاراة)	٣٧
-	عربی	السائل الخمس	-
-	عربی	الشعائر الحسينية	٣٨
آذری	-	آنجه هر مسلمان باید بداند	-

اصول فقه			
	عربی	بيان الاصول در ۳ جلد	۳۹
—	عربی	رسالة في الشهرة	۴۰
—	عربی	رسالة في حكم الأقل و الأكثـر في الشبهة الحكمية	۴۱
—	عربی	رسالة في الشروط	۴۲
عقاید و کلام			
—	فارسی	عرض دین	۴۳
—	فارسی	به سوی آفریدگار	۴۴
—	فارسی	الهیات در نهیج البلاعه	۴۵
—	فارسی	معارف دین در ۲ جلد	۴۶
—	فارسی	پیرامون روز تاریخی غدیر	۴۷
—	فارسی	نداي اسلام از اروپا	۴۸
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	۴۹
—	فارسی	نیایش در عرفات	۵۰
—	فارسی	سفرنامه حج	۵۱
—	فارسی	شهید آگاه	۵۲
آذری	فارسی	نوید امن و امان	۵۳
—	فارسی	پاسخ به ۵۵ پرسش	۵۴
—	فارسی	اصالت مهدویت	۵۵
عربی	فارسی	تجلى توحید در نظام امامت	۵۶
—	فارسی	نظام امامت و رهبری	۵۷
—	فارسی	ولايت تکوينی و ولايت تشريعی	۵۸
—	فارسی	پیرامون معرفت امام	۵۹
—	فارسی	عقیده نجات بخش	۶۰
—	فارسی	به سوی دولت کریمه	۶۱
عربی	فارسی	باورداشت مهدویت	۶۲
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت	۶۳
عربی	فارسی	فروغ ولايت در دعای ندبه	۶۴
—	فارسی	معرفت حجت خدا	۶۵
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان	۶۶
انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۶۷

-	فارسی	پیام‌های مهدوی	٦٨
انگلیسی	فارسی	گفتمان مهدویت	٦٩
-	فارسی	امامت و مهدویت	-
-	فارسی	گفتمان عاشورائی	٧٠
-	فارسی	مقالات کلامی	٧١
-	عربی	الى هدی کتاب الله	٧٢
-	عربی	ایران نسمع فتحیب	٧٣
-	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء والاتمة	٧٤
-	عربی	تعليقات على رسالة الجبر والقدر	٧٥
-	عربی	لمحات في الكتاب والحديث والمذهب	-
-	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	٧٦
-	عربی	رد اکذوبة خطبة الامام علي (ع) على الزهراء (س)	٧٧
اردو/ فرانسه	عربی	مع الخطیب فی خطوطه العریضة	٧٨
-	عربی	رسالة فی البداء	٧٩
-	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الاتمة الائتمي عشر	٨٠
-	عربی	حدیث افتراق المسلمين علی ثلاث و سبعین فرقہ	٨١
-	عربی	من لهذا العالم؟	٨٢
فارسی	عربی	بین العلمین، الشیخ الصدوق الشیخ المفید	٨٣
فارسی	-	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	
-	عربی	مقدمات مفصلة علی «مقتضب الآخر» و «مکیال المکارم» و «منتقی الجمان»	٨٤
-	عربی	امان الاتمة من الضلال والاختلاف	٨٥
-	عربی	البكاء علی الامام الحسین (ع)	٨٦
-	عربی	النقد اللطیفة علی الكتاب المسمی بالاخبار الدخيلة	٨٧

تربیتی			
—	فارسی	ماه مبارک رمضان، عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق	۸۸
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۸۹
—	فارسی	با جوانان	۹۰
تاریخ			
—	فارسی	سیر حوزه های علمی شیعه	۹۱
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۹۲
سیره			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین (ع)	۹۳
—	فارسی	آینه‌ی جمال	—
—	فارسی	از نگاه افتتاب	—
—	فارسی	اشک و عبرت	—
ترجم			
—	فارسی	زندگانی آیت الله آخوند ملام محمد جواد صافی	۹۴
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۹۵
—	فارسی	زندگانی یودا سف	۹۶
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۹۷
—	فارسی	بزم حضور	۹۸
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۹۹
—	فارسی	صحیفة المؤمن	۱۰۰
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۰۱
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۰۲
مقالات و خطابه ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه بیامها)	۱۰۳
—	فارسی	شب پرگان و آفتاب	۱۰۴
—	فارسی	شب عاشورا	—
—	فارسی	صبح عاشورا	—
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۰۵



UNIVERSITY OF ALBERTA